

پیام آزادی (ناشر افکار ملی مترقی)

باهتمام : فعالین جنبش نجاتبخش مردم افغانستان

شماره هفتم ۵ ثورسال ۱۳۸۶ (۲۵ اپریل ۲۰۰۷)

صفحات

مطالب این شماره

- ۱؛ اول ماه می روز اتحاد و همبستگی پرولتاریا و زحمتکشان جهان را گرامی میداریم!.....(۱)
- ۲؛ ۷ و ۸ ثور یاد آورد و فاجعه ننگین و دوسیه روز وحشتناک برای مردم افغانستان!.....(۶)
- ۳؛ سیرحرکی جنبش ملی دموکراتیک در افغانستان.....(۱۴)
- ۴؛ "منشور مصالحه و آشتی ملی" یا فرمان عفو گروه های جنایتکار و مزدور!.....(۲۲)
- ۵؛ اشعار انتخابی.....(۲۸)
- ۶؛ از فروپاشی برجهای مرکز تجارت جهانی تا سقوط رژیم طالبان.....(۳۱)
- ۷؛ عوامل مساعد و نامساعد مبارزه بر ضد اشغالگران امریکائی، اروپائی و متحدین آنها....(۴۱)
- ۸؛ جنایات پی در پی.....(۴۴)

اول ماه می روز اتحاد و همبستگی پرولتاریا

وزحمت کسان جهان را گرامی میداریم!

باپیدایش شیوه تولید سرمایه داری و فروپاشی نظام فئودالی در اروپا، طبقه کارگری یک طبقه اجتماعی فاقد هرگونه وسایل تولید و مالکیت خصوصی در جامعه سرمایه داری بوجود آمده و در مقابل طبقه سرمایه دار استعمارگروستمرگر قرار گرفت. مناسبات بین طبقه پرولتاریا و طبقه بورژوازی مناسبات بین طبقه استثمارشونده و طبقه استثمارگر است که از یک طرف غصب ارزش اضافی یا حاصل دسترنج طبقه کارگر بوسیله طبقه سرمایه دار صورت می گیرد و از جانب دیگر موضوع مالکیت خصوصی مشتی سرمایه دار است که بر همه هستی و منابع مادی جامعه تملک دارد. و این مسأله اساس تضاد بین دو طبقه پرولتاریا و سرمایه دار را تشکیل می دهد که منجر به مبارزه طبقاتی بین این دو طبقه می گردد.

این تضاد ماهیتاً و خصلتاً تضادی است آشتی ناپذیر و حل آن با سرنگونی نظام سرمایه داری و سلب حاکمیت و سیادت طبقه سرمایه دار و کسب قدرت سیاسی بوسیله طبقه کارگر و تاسیس دکتاتوری پرولتاریا و نابودی استثمار فرد از فرد امکان پذیر میگردد. طبقه کارگر نظام سرمایه داری را بوسیله مبارزه طبقاتی تحت رهبری اندیشه های انقلابی پرولتری و رهبری حزب پیش آهنگ و افعلاً انقلابی میتواند سرنگون کند.

مبارزه طبقه پرولتاریای جهان بر ضد نظام سرمایه داری تاریخ طولانی دارد. این مبارزه از اشکال ابتدائی اش که بشکل مبارزه اقتصادی با مطرح کردن ازدیاد مزد، تقلیل ساعات کار و تامین رفاهی صورت می گرفت، آغاز شده و تا شکل پیش رفته آن یعنی مبارزه طبقه کارگر تحت رهبری احزاب پرولتری انقلابی و پیروزی انقلابات پرولتری و سرنگونی نظام سرمایه داری و تشکیل دولت های دکتاتوری پرولتاریا به پیش رفت.

در تاریخ جنبشهای کارگری نمونه بارز سازمان یافته ای این مبارزات تشکیل انجمن کارگران لندن و طرح برنامه "منشور خلق" بود که در سال ۱۸۲۶ بوسیله جنبش کارگری "چارتست ها" در جهت مبارزه متشکل کارگران بر ضد غارت، تجاوز استعماری و استثمار شدید از جانب طبقه سرمایه دار بپا خاستند و بعداً تظاهراتی بر ضد تجاوز استعماری در آسیا و آفریقا تشکیل دادند.

باپیدایش مارکسیسم و نفوذ آن در جنبش طبقه کارگران جنبش کیفیت عالی مبارزاتی یافت و با شرکت مستقیم کارل مارکس و فریدریش انگلس در مبارزات طبقه کارگر هر چه بیشتر موجب رشد و تکامل کیفی این مبارزات گردید. این رهبران پرولتاریا عقیده داشتند که فقط اندیشه انقلابی پرولتری در رهبری مبارزات طبقه پرولتاریا و زحمت کسان میتواند مبارزات آنها را به فرجام پیروزمندی رسانده و ملت‌ها را بیدار نماید. مارکس و انگلس با تدوین "مانیفیست کمونیست" در فبروری سال ۱۸۴۸ شعار "پرولتاریای

سراسر جهان متحد شوید" را اعلام کردند. این شعار اساس انترناسیونالیسم پرولتری را تشکیل داده و مفهوم واقعی آن همبستگی پرولتاریا و زحمت کشان همه ملت‌ها در مبارزه مشترک شان علیه امپریالیسم و ارتجاع در سراسر جهان است.

نفوذ اندیشه های انقلابی پرولتری در جنبش‌های کارگری و تکامل کیفی این مبارزات باعث تشکیل سازمان‌های بین المللی طبقه کارگر از جمله بین الملل اول، بین الملل دوم و بین الملل سوم و تشکیل احزاب پرولتری گردید. تشکیل سازمان‌های بین المللی طبقه کارگر بوسیله رهبران بزرگ پرولتاریای جهان موجب تقویت و استحکام هرچه بیشتر انترناسیونالیسم پرولتری شد که منجمله نقش مارکس، انگلس و لینن در تاسیس سازمان‌های بین المللی طبقه کارگر برجسته است. هم چنان تشکیل سازمان‌ها و احزاب پرولتری در کشورهای مختلف جهان و پیروزی دوا انقلاب بزرگ پرولتاریائی در روسیه و چین هرچه بیشتر انترناسیونالیسم پرولتری را گسترش داده و استحکام بخشید.

طبقه کارگر از نظر خصلت طبقاتی یک طبقه مترقی و انقلابی است. این طبقه اگر به آگاهی طبقاتی اش دست یافته و در رهبری مبارزات طبقاتی قرار گیرد خود و سایر زحمتکشان را از ستم و استثمار طبقه سرمایه دار و سایر طبقات ارتجاعی استثمارگروستمگر نجات می دهد.

طبقه کارگریک طبقه انقلابی پیگیری است که مبارزه را تا پیروزی نهائی به پیش می برد، این طبقه با نبرد سرنوشت ساز با طبقه سرمایه دار، آینده جهان نوینی را بنیان می گذارد. طبقه کارگر با کسب پیروزی در مبارزه علیه طبقه سرمایه دار فقط زنجیر ستم و استثمار خود را از دست داده و به سیادت طبقاتی اش دست می یابد. هیچ جنبش و مبارزه ای در جهان علیه سلطه و ستم سرمایه و سایر طبقات ارتجاعی بدون رهبری طبقه کارگر و حزب پیش آهنگ انقلابی آن به پیروزی نهائی نمی رسد. در پیروسه مبارزه طبقاتی، سایر طبقات و اقشار خلقی تا حدی انقلابی اند لکن طبقه کارگریگانه طبقه انقلابی پیگیر است که نبردها را تا فرجام نهائی یعنی ویرانی نظام استثمار و ستم و اعمار جامعه نوین به پیش میبرد.

تجارب جنبش طبقه کارگر در جهان و نقش رهبری اندیشه های پرولتری در مبارزات انقلابی آنها نشان میدهد؛ همان طور که نقش رهبران انقلابی واقعی پرولتاریا در کیفیت بخشیدن به مبارزات پرولتاریا و سایر زحمتکشان و ستم‌دهی اصولی آنها به جهت پیروزی تعیین کننده بوده و هست؛ برعکس قرار گرفتن اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌های رنگارنگ در رأس مبارزات طبقاتی پرولتاریا و خلق‌های زحمتکش اثر سوء گذاشته و آن جنبش‌ها و مبارزات را از مسیر انقلابی و نجاتبخش آنها منحرف کرده و آنها را در سازش و معامله با امپریالیسم و ارتجاع به شکست کشانده و می کشانند.

در شرایط فعلی بزرگترین معضله و مانع در راه پیشرفت مبارزات انقلابی طبقه کارگر جهان

خصوصاً در کشورهای سرمایه داری نفوذ و تسلط قشر ممتاز اشرافیت کارگری و احزاب رویزیونیست، اپورتونیست و رفورمیست رنگارنگ بنام احزاب "کمونیست"، "کمونیست کارگری"، احزاب "سوسیالیست" و احزاب سوسیال دموکرات اند. قشر ممتاز کارگران در رأس اتحادیه های کارگری با امتیازات مالی ای که از جانب سرمایه داران نصیب آنها میشود، این اتحادیه ها را تحت کنترل داشته و از سیاسی شدن مبارزات کارگران جلوگیری کرده و مبارزات آنها را در جهت مبارزه اقتصادی به منظور کسب امتیازات اقتصادی بیشتر از طبقه سرمایه داران مسیر اصولی و انقلابی آنها منحرف می سازند. هم چنان رهبران احزاب رفورمیست و رویزیونیست با شرکت در پارلمانها و رسیدن به مناصب دولتی با طبقه سرمایه داریه سازش رسیده و طبقه کارگر را از راه مبارزه طبقاتی در جهت سرنگونی این نظام ستم و استثمار خلعها و ملل جهان بازمی دارند. این احزاب با گمراه کردن طبقه کارگرو با بکارگیری حیل و نیرنگ کارگران را با همان امتیازات مادی ناچیز قانع نگه داشته و با برخورداری از حمایت و آرای آنها دولتهای سرمایه داری امپریالیستی و کمپنی های بزرگ چند ملیتی را در بهره کشی و اعمال ستم بر طبقه کارگرو اقسا و زحمت کش کشورهای شان و کشورهای تحت سلطه و در تمام تصامیم و اقدامات تجاوز کارانه آنها علیه خلقها و ملل تحت ستم و استثمار و غارت آنها، یاری می رسانند. سرمایه داران از غضب ارزش اضافی و استثمار شدید طبقه کارگرو حصول سودهای کلان و غارت و چپاول منابع و دارائیهای خلقها و ملل در کشورهای تحت سلطه مقدار ناچیزی را جهت ساکت نگه داشتن طبقه کارگر در کشورهای خودی به مصرف می رسانند.

علت دیگر در ضعف جنبشهای کارگری و مبارزات انقلابی پرولتاریا در کشورهای سرمایه داری و کشورهای تحت سلطه کمبود و یا فقدان احزاب پرولتری انقلابی است تا بتوانند با تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری و تعمیق مبارزات ایدئولوژیک سیاسی طبقه کارگر را از زیر سلطه و نفوذ ارسطو کراسی کارگری و احزاب رویزیونیستی و رفورمیستی بیرون کرده و مبارزات آنها را به جهت اصولی و انقلابی علیه نظام سرمایه داری و تمام نظامات ارتجاعی و ستمگر در جهان رهنمون شوند.

هم چنان عقب ماندگی ایدئولوژیک سیاسی طبقه پرولتاریای جهان باعث اغتشاش فکری این طبقه نسبت به رسالت آن در آزادی خودش و سایر زحمتکشان در طی چند دهه اخیر بوده است. و نیز سرنگونی دکتاتوریهای پرولتاریا در کشورهای روسیه و چین و سقوط دولتهای دموکراتیک توده ای در چندین کشور جهان، این زمینه را برای امپریالیسم و ارتجاع جهانی مساعد ساخت تا با شدت تمام علیه اندیشه های انقلابی پرولتری تبلیغات کرده و طبقه کارگرو سایر زحمت کشان را در سراسر جهان نسبت به اندیشه های انقلابی پرولتری و مبارزه با خاطر سرنگونی نظم کهن ارتجاعی و ناعادلانه و بنای یک نظم نوین انقلابی، نظمی که بر بنیاد عدالت اجتماعی، رفاه همگانی و دموکراسی مردمی استوار باشد، متوهم سازند.

باتمام تخریبکاریهای امپریالیسم وارتجاع جهانی علیه اندیشه های پرولتری باآنها انقلابیون پرولتری وجنبش انقلابی انترناسیونالیستی درطی حدوددوونیم دهه اخیرتوانسته اندباتثبیت خط ایدئولوژیک سیاسی درجنبش بین المللی کمونیستی مبارزات شاندرجهت تبلیغ وترویج اندیشه های پرولتری دربین پرولتاریاوزحمت کسان تشدیدکرده وباتشکیل احزاب انقلابی پرولتری برمبنای مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم مبارزات پرولتاریاوخلقهارادریپیش بردجنگ انقلابی خلق درکشورهای مختلف جهان چون کشورپیرو، نپال، هند، فلپین وترکیه رهبری نمایند. که بعدازسرنگونی دکتاتوری پرولتاریادرکشورچین بوسیله رویزیونیستهای"سه جهانی" این بزرگترین دست آوردمبارزات انقلابی پرولتاریاوزحمت کسان جهان است.

انقلابیون پرولتری وپرولتاریای آگاه درسراسرجهان براساس رسالت تاریخی شان، وظایف بزرگ مبارزاتی درتبلیغ وترویج اندیشه های انقلابی پرولتری جهت پرورش فکری وسیاسی طبقه کارگر، روشنفکران مردمی وسایرطبقات واقشارزحمتکش وایجاداحزاب وسازمانهای واقعاً انقلابی پرولتری رابخاطررهبری مبارزات پرولتاریاوتوده های خلق درجهت سرنگونی سلطه ستم واستثمارامپریالیسم درکشورهای امپریالیستی وسرنگونی طبقات ارتجاعی فئودال وکمپرادوروسلطه امپریالیسم درکشورهای تحت سلطه، پیش روی دارند.

بعدازحمله انتحاری (۱۱) سپتمبر(۲۰۰۱) برمرکزتجارت جهانی وساختمان پنتاگن، امپریالیسم امریکاومتحدین آن خلقهاوملل تحت ستم راموردتهاجم نظامی وحشیانه قراردادده اند. این ابرقدرت نظامی واقتصادی جهان دررأس يك ائتلاف امپریالیستی وارتجاعی به بهانه"جنگ علیه تروریسم"خلقهای افغانستان راموردتهاجم نظامی قراردادده وهزاران انسان بیگناه رابخاک وخون کشید. اکنون طبقه کارگروسایرطبقات واقشارزحمتکش درافغانستان زیرسلطه استعماری امپریالیسم امریکاوبیش از(۲۵) کشورامپریالیستی وارتجاعی دیگرقرارداشته وازستم استعماری وحاکمیت طبقات ارتجاعی فئودال وکمپرادوررنج کشیده، وحشیانه بقتل میرسندویی رحمانه موردستم، استثمارواستبدادقرارمی گیرند.

به همین ترتیب امریکاوانگلستان بخاطرتحقق پلانهواهداف توسعه طلبانه وسلطه جویانه شان وکنترول منطقه شرق میانه زیرنام"نابودی مراکزساخت سلاح اتمی دولت صدام" درماه مارچ سال (۲۰۰۲)کشورعراق راموردتهاجم نظامی قراردادده وباکشتار هزاران نفر از مردم عراق این کشوررابه مستعمره شان درآورده اند. امریکاومتحدین آن هولناک ترین جنایات راعلیه خلق عراق مرتکب شده ودرحدودیک میلیون نفر از مردم عراق رابه قتل رسانده، صدها هزار نفر رامجروح، معیوب ومعلول کرده وبیش ازدومیلیون نفر از مردم این کشور مجبوربه فرار ازکشورشان شده اند. متجاوزین امریکائی، انگلیسی ومتحدین

آنهادر عراق شنيع ترين جنايات از جمله تجاوز به زنان، اعمال شکنجه های شرم آور و ضد انسانی رادر زندانهای امریکائی ها و متحدین آن (که ده ها هزار عراقی بیگناه را به اسارت در آورده اند) مرتکب شده و انواع ستم و استبداد غیر انسانی را بر خلق عراق اعمال کرده اند. غارتگران امریکائی و انگلیسی در طی چهار سال تخریبات و ویرانیهای زیادی را در عراق ببار آورده و سرمایه ها و منابع عراق را غارت کرده اند. در اوضاع فعلی جهان امپریالیزم امریکابحیث يك ابر قدرت يکه تاز نقش ژاندارم بين المللی را ایفاء کرده و وحشیانه خلقها و ملل تحت ستم را مورد تجاوز و ستم قرار می دهد؛ از اینرو سازماندهی يك مبارزه مشترك و متحد از نیروهای انقلابی و مترقی، خلقها و ملل در کشورهای تحت سلطه و کارگران و زحمت کشان و نیروهای مترقی در کشورهای امپریالیستی بر ضد امپریالیزم و ارتجاع خصوصاً امپریالیزم امریکایک امر ضروری است. اگرچه در شرایط فعلی فعالین جنبش ضد جنگ، جنبش ضد سرمایه داری و جنبش مقاومت خلقها در سراسر جهان علیه امپریالیزم و ارتجاعی بين المللی مبارزه می کنند لکن بخاطر وارد آوردن ضربات هر چه بیشتر و موثر تر بر امپریالیزم از جمله امریکانیا ز به تشکیل يك جبهه وسیع مترقی و انقلابی دیده می شود تا مبارزات متحد و هم آهنگ گسترده ای را علیه امریکا و متحدین آن در سراسر جهان سازمان دهند و از این طریق میتوان ضربات شدید و موثری را بر امپریالیزم و ارتجاع جهانی وارد آورده و از حملات و تهاجمات نظامی لجام گسیخته امریکا و متحدین آن بر خلقها و ملل مظلوم جهان جلوگیری کرد.

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

پیروز باد مبارزات انقلابی پرولتاریا و خلقهای جهان

مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع جهانی

اول ماه می سال ۲۰۰۷

۷ و ۸ ثور یاد آورد و فاجعه ننگین و دوسپاه روز

وحشتناک برای مردم افغانستان!

کودتای ننگین و فاجعه بار ۷ ثور سال ۱۳۵۷ بوسیله رویزیونیستهای خلقی پرچمی و به کمک مستقیم سرویس جاسوسی نظامی (جی. آر. یو) و دستگاه (ک. گ. ب) سوسیال امپریالیزم شوروی انجام شد. هدف از انجام این کودتا و غصب قدرت سیاسی از همان اولین روز وقوع آن مشخص و هویدا بود.

زیرا سوسیال امپریالیسم شوروی از سالها قبل به منظور تحقق پلنها و اهداف توسعه طلبانه اش در منطقه چین نیروی سرسپرده را تدارک دیده بود. مرامنامه حزب "دموکراتیک خلق" که در اوایل دهه چهل شمسی اعلان موجودیت نمود، بیانگر استراتژی و اهداف معین سردمداران آن حزب بود که در طی سالهای بعدی قدم به قدم خود را برای تسخیر قدرت دولتی نزدیک می نمودند.

رهبران و کدرهای این حزب را اکثر عناصر "روشنفکری" شیاد و شارلتان مآب متعلق به طبقات بالائی جامعه، اقشار مرفه و فرزندانی عالی رتبه های دولت تشکیل میداد که با استعمال مقولات و مفاهیم "مترقی" و شعارهای به ظاهر تندعلیه نظام سلطنت ظاهرشاهی توانستند حتی تعدادی از عناصر تحصیل کرده و "روشنفکران" متعلق به طبقات و اقشار پائینی جامعه را در شهرها و دهات کشور متوهم ساخته و جذب حزب شان نمایند. ناگفته نماند که این حزب رویزیونیست از همان ابتدا بوسیله جناحی از دربار سلطنت (یعنی داودخان فرد دوم قدرت مندر بار سلطنت) حمایت میشد و کودتای ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ که داودخان را در رأس دولت جمهوری به قدرت رساند، عمدتاً بوسیله افسران حزب "دموکراتیک خلق" و تحت نظر مامورین و افسران (ک گ ب) انجام شده و دستگاه دولت جمهوری داود را از بالاترین اعضای حزب "دموکراتیک خلق" عمدتاً جناح پرچم تشکیل میداد.

رهبران حزب رویزیونیست "دموکراتیک خلق" در اساس به لحاظ نظری و عملی برنامه ای برای دموکراسی، آزادی، رفاه و سعادت واقعی مردم افغانستان نداشت. زیرا این حزب به صوابدید و حمایت ابر قدرت سوسیال امپریالیسم شوروی برای هدف خاصی در افغانستان و منطقه تشکیل شده بود. رهبران و اعضای این حزب در هیچ سطحی نمایندگی از خواستههای واقعی ملی و طبقاتی توده های خلق افغانستان رانمی کردند و نمایندگان طبقات ارتجاعی در جامعه بودند که جریان حکمروائی جنایتبارشان در سایه ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی در طی حدود یک و نیم دهه ماهیت واقعی آنها را هریشتر به نمایش گذاشت. و از همین جاست که توده های مردم افغانستان با این کودتای ننگین و به عاملین آن به دیده نفرت نگریسته و با ابراز انزجار از آن یادآوری مینمایند.

همان طوری که تشکیل حزب رویزیونیست "دموکراتیک خلق" و انجام کودتای ۷ ثور مطابق با پلان و اهداف سوسیال امپریالیستهای روسی صورت گرفت، رفورمهای نمایشی و فرمایشی رژیم کودتائی هم (که تحقق نیافت) در جهت تامین منافع سرمایه های سوسیال امپریالیستهای روسی صورت پذیرفت.

رژیم کودتائی که در کمترین سطحی هم از حمایت توده های خلق برخوردار نبود، خواست تا سلطه و اقتدارش را بزور برچه بر مردم تحمیل کندهمان بود که متوسل به اختناق و استبداد و دکتاتوری فاشیستی گردید. بعد از چند ماه معدود از حکمروائی این حزب، شدت و وسعت فشار اختناق و استبداد رژیم به حدی

رسید که زمینه را برای شورشها و قیامهای خودجوش توده های مردم آماده ساخت. زمانی رژیم در برابر نارضائی فزاینده و طغیان و شورش گسترده توده های مردم قرار گرفت حملات وحشیانه اش را هر چه جنون آمیز تر و وحشیانه تر علیه مردم و نیروهای مترقی در جامعه شدت بخشید که برای توده های خلق راهی جز تداوم مبارزه مسلحانه باقی نبود. رژیم در جامعه وحشت برآورد؛ اگر در دستگیری، شکنجه و قتل و زندان مخالفین سیاسی اش (خصوصاً منسوبین جریان دموکراتیک نوین) پلان از قبل تنظیم شده ای داشت لکن در عمل کردهای روزمره اش در برابر توده های مردم و افراد مترقی و آزادی خواهی که تعلقات سازمانی نداشتند، بر مبنای اطلاعات دستگاه جاسوسی "اگسا"، "کام" و "خاد" و حتی اعضا و هواداران حزب تصمیم اتخاذ می کرد. همان بود که هزاران تن از مردم بیگناه بر اساس راپور مخبرین رژیم به جوخه های اعدام رفتند و یاطی سالیان متمادی در زندانهای مخوف تحت شکنجه های وحشیانه عذاب کشیدند. ضربات مبارزات مسلحانه، نارضائی شدید و گسترده و نفرت قاطبه مردم به زودی رژیم کودتائی را در لبه پرتگاه سقوط قرارداد. ولی از آنجاییکه سوسیال امپریالیستهای شوروی در استراتژی توسعه طلبانه شان، تسلط بر افغانستان را تسلط و کنترل بر منطقه می دانستند، با انجام يك کودتای نظامی دولت امین راسرنگون و ببرک "کارمل" (شاه شجاع مسکوی) را بقدرت رسانده و با ارتش ۱۰۰ هزار نفری و ماشین غول پیکر نظامی افغانستان را به اشغال نظامی و تحت سلطه استعماری شان در آوردند.

باندهای مزدور خلقی پرچمی و سایر گروه های مزدور روسی در طی يك و نیم دهه حکومت وحشت و استبداد و سلطه استعماری تزاران نوین در حدود دو میلیون تن از مردم را بقتل رسانده و يك و نیم میلیون رامعیوب و معلول ساخته و در حدود شش میلیون نفر را از کشور آواره کردند که در حدود سه میلیون آنها هنوز هم در کشورهای پاکستان و ایران در شرایط رقبتباری تحت ستم و استثمار شدید و تبعیض دولتهای ارتجاعی ایران و پاکستان بسر می برند. هزاران انسان مترقی و آزادی خواه خاصاً منسوبین جریان دموکراتیک نوین در دوران رژیم وحشت و استبداد خلقی پرچمیها و یاداران روسی شان در پیولی گونها بقتل رسیدند و یادار زندانهای مخوف تحت شکنجه های غیر انسانی عذاب کشیدند. این جانیان ضد بشریت و یاداران روسی شان ده میلیون مین ضد نفرو و سایط را در سراسر افغانستان غرس و تعبیه کرده اند که سالانه هزاران تن از اطفال و کلان سالان بوسیله انفجار این مین ها کشته، معیوب و معلول می شوند.

به استثنای اعضا و هواداران حزب "دموکراتیک خلق" و مشتق عناصر فرصت طلب و منفعت جو از طبقات و اقشار مختلف جامعه باقی کتله های وسیع مردم در مبارزه و مخالفت علیه رژیم مزدور و یاداران روسی شان قرار داشتند. رژیم مزدور و اشغالگران روسی دقیقاً به این موضوع آگاهی داشتند؛ از آنرو میلیونها تن از مردم در دوران حاکمیت شان بدرجات مختلف بوسیله آنها صدمه دیدند و متضرر شدند.

در طی دوران رژیم ننگین خلقی پرچمیها علاوه بر کشتارها و قتل عامهای صدها هزار تن از توده های بیگناه مردم بدست این باندهای جنایتکار و بیاداران خارجی شان، میلیون ها تن دیگر در شرایط فقر و گرسنگی، تنگدستی و غم و اندوه رنج کشیدند، هزاران فامیل به گدائی افتادند، زنان مورد تجاوز قرار گرفتند و با اختطاف شده و به گروه های ارتجاعی و مزدوران کشورهای عربی بحیث برده جنسی فروخته شدند؛ آبرو و حیثیت مردم بوسیله این مزدوران اجنبی مورد تجاوز قرار گرفت، میلیون ها نفر از مردم هست و بودشان را از دست دادند، به انواع امراض جسمی و روحی مبتلا شدند، میلیون ها کودک و نوجوان از تعلیم و تربیت بازماندند؛ خلاصه این جانان مزدور و همپاله های اسلامی آنها "ملتی" را به تباهی کشیدند و کشوری را در همه عرصه ها ویران کرده و جنایات سخیف نابخشودنی ایراعلیه مردم افغانستان در طی سه دهه مرتکب شده اند.

عاملین ۸ شورگروه های ارتجاعی اسلامی اند که با آغاز شور و شهادت و قیامهای خودجوش مردم افغانستان علیه رژیم خلقی پرچمیها، بوسیله امپریالیستهای غربی در رأس آن امپریالیزم امریکا و دولتهای پاکستان، ایران و عربستان سعودی سازمان داده شده و بر جبهات جنگ مردم علیه رژیم خلقی پرچمیها و بعدا اشغالگران روسی تحمیل شدند. بعد از آنکه افغانستان مورد تهاجم نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی قرار گرفت در واقع فرصتی مناسب برای امپریالیستهای غربی خاصاً امریکا بوجود آمد تا با بر قدرت حریف را که در رأس بلوک سوسیال امپریالیستی قرار داشت تحت فشار قرارداد و تضعیف نمایند. همان بود که زیر نام "کمک" به مردم افغانستان و "جنگ اسلام و کمونیزم" با بهره برداری از نیروی جنگ و مقاومت مردم افغانستان از یک طرف بر حریف ضربات سختی وارد کرده و از طرف دیگر چون خلقی پرچمیها و دولت سوسیال امپریالیزم شوروی کاذبانه مدعی "سوسیالیزم و کمونیزم" بودند، توانستند اندیشه های مترقی و انقلابی نجاتبخش خلقها را مورد حمله قرار دهند.

گروه ها و نیروهای ارتجاعی اسلامی با برخورداری از کمکهای همه جانبه تسلیحاتی، مالی، سیاسی و لوژستیک قدرت های امپریالیستی غربی و دولتهای پاکستان، ایران و سعودی و ماشین تبلیغاتی این قدرت ها رهبری شان را بر جنگ مقاومت مردم تحمیل کردند. این مزدوران اول از همه گروه های انقلابی مردمی، مترقی و آزادی خواه را در جبهات جنگ مورد حملات وحشیانه قرارداد و آنها را از جبهات جنگ مقاومت بیرون راندند. گروه های ارتجاعی اسلامی که هرگز برنامه و هدفی برای استقلال کشور و آزادی مردم از زیر چکمه های استعمارگران روسی و باندهای مزدورشان نداشتند جنگ آزادی خواهانه مردم افغانستان را بر اساس خواسته ها و اهداف ارتجاعی خود و بیاداران شان از مسیر اصلی آن منحرف کردند. این گروه های ارتجاعی از همان ابتدای شکل گیری دسته های گریلانی و تشکیل جبهات جنگ توده های

مردم دردهات شوردهسته هاو گروه های لومپن واوباش راسازمان داده وبراكترجهات جنگ مقاومت مردم مسلط كردند. همان طوركه خلقی پرچمیهاواشغالگران روسی باندهای اوباش ولومپن را درگروه های ملیشه ای سازمان داده ودركشتارمردم وجنایت علیه آنها به خدمت گرفتند. باندهای لومپن واوباش مربوط به گروه های اسلامی شنیع ترین جنایات رادر مناطق روستائی وشهری بر مردم مظلوم كشور اعمال كردند. عناصر راتجاعی تحصیل كرده وعناصر بانفوذ محلی از گروه های اسلامی كه در رأس جهات جنگ مقاومت مردم قرار داشتند به اشكال وشویه های مختلف بر مردم ستم روا داشته وبر آنها جنایت كرده اند. از آنجاییكه هدف از قدرتهای امپریالیستی غربی ودولتهای منطقه ای ضربه وارد كردن بردولت سوسیال امپریالیزم شوروی وسرنگونی دولت دست نشانده آنها بود و گروه های اسلامی نیز بر همین منوال هدف داشتند تا بجای عمال سوسیال امپریالیستهای روسی بر مسند قدرت تکیه بزنند. زمانی كه ارتش دولت سوسیال امپریالیزم شوروی در زیر ضربات نظامی، مقاومت همه جانبه، نارضائی ونفرت وانزجار گسترده مردم افغانستان تضعیف شده وحاضر به خروج از افغانستان گردید؛ مرحله تشدید تضاد، تقابل ورودروئی بین دوا بر قدرت امپریالیستی(كه در آن شرایط افغانستان گره گاه تضادهای آنها را تشکیل میداد) نیز وارد مرحله تبانی وسازش گردید. كه این امر ناشی از خصلت تضاد بین امپریالیستها و مرتجعین بوده وبر همین مبنا بهم تفاهم كرده وبه سازش رسیدند؛ كه از يك طرف امنیت بخشهای از عمال سوسیال امپریالیستهای روسی(خلقی پرچمیهاو گروه های مزدور دیگر) بوسیله گروه های مزدور اسلامی تامین شد و از جهت دیگر بخشهای از مزدوران روسی در چوكات يك دولت ائتلافی كه جناح عمده را گروه های جهادی تشكيل می دادند، يك ائتلاف را تشكيل دادند.

به همین نحو هشت ثور سال(۱۲۷۱) روزی است كه دولت اسلامی(دولت تبانی وسازش امپریالیستهای غربی با امپریالیزم روسیه) در كابل تشكيل گردید. جناحی از پرچمیها، سازائیها و ملیشه های دو ستم، منصور نادری ودیگر گروه های ملیشه ای ومزدور روسی در چوكات جمعیت اسلامی، شورای نظار و حزب وحدت اسلامی وجناحی از خلقی های دولت مزدور روسی در چوكات حزب اسلامی گلب الدین دولت اسلامی را تشكيل دادند. دولت اسلامی كه تركیبی از دونیروی مزدور جنایتكار و ضد مردم بود در كمترین وقت بر سر تقسیم قدرت چون حیوانات درنده بجان هم افتادند و شهر كابل را كه در طی جنگهای يك ونیم دهه از ویرانی مصئون مانده بود به ویرانه ای مبدل كرده وده هاهزار نفر كشته وزخمی و صدها هزار دیگر مجبور به فرار از كشور شده وفامیل های زیادی بوسیله جنایتكاران جهادی و ملیشه ای ومتمدین خلقی پرچمی آنها سبغانه مورد تعدی، تجاوز و غارت قرار گرفتند.

گروه های جهادی، ملیشه ای و خلقی پرچمیها در چوكات دولت اسلامی مرحله دیگری از جنایت،

تجاوز و اعمال ستم و مظالم علیه مردم و ویران گری و غارت کشور را آغاز کردند. این نهاد رطی پنج سال جنگهای درون تنظیمی شرایط جهانی را بر جامعه مستولی کردند؛ ولایات و مناطق مختلف کشوریین گروه های جهادی و ملیشه ای و خلقی پرچمی تقسیم گردید، غارت و دزدی، بی امنی در سراسر کشور گسترش یافت.

هریک از گروه های متشکله دولت اسلامی در سایه حمایت يك دولت و یا قدرت خارجی قرار داشت که در چوکات ائتلافهای مختلف برای تصرف قدرت باهم می جنگیدند. تا که دولت امریکاحامی سابق شان اوضاع را در تشکیل دولتی که بتواند منافع آنها را که در طی سالهای قبل روی این گروه ها سرمایه گذاری کرده بود، تامین نمایند، نا کار آمد ارزیابی کرده و گروه طالبان را در جهت خلع گروه های جهادی و ملیشه ای از قدرت و تشکیل دولت اسلامی يك پارچه، مامور ساخت.

با ظهور طالبان در صحنه برای تسخیر قدرت دولتی و تشدید جنگهای ارتجاعی مرحله جدیدی از جنایت، سیاه روزی و ویران گری بر خلق و کشور آغاز گردید. گروه طالبان با ماهیت فکری و سیاسی و اهداف معین آن بحیث نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و محافظ منافع امپریالیزم و دولت فئودال کمپرادوری پاکستان سعی کرد تا احکام و قوانین شریعت "اسلام خالص" اشرارچه خشن تر از دولت اسلامی در جامعه تطبیق کند. این گروه شدیداً رجعتگرا، دشمن علم و فرهنگ و هر نوع ترقی و پیشرفت سعی کرد تا جامعه را به سرانسیب قهقرابکشاند. این گروه متعصب و متحجر شئونیزم ملیتی (ملیت پشتون) را بر ملیتهای دیگر به شکل گسترده ای اعمال کرد، زنان را از همه عرصه های آموزشی و اجتماعی حذف و آنها را در چهار دیواری خانه هازندانى نمود. احکام شریعت را به شیوه ها و اشکال وحشیانه قرون وسطائی آن بخاطر ترهیب مردم و مجبور کردن آنها به اطاعت کورکورانه از حاکمیت قرون وسطائی آنها به منصفه اجرا قرارداد. رژیم طالبان جاهلانه و عامدانه اقدام به محو و نابودی ارزشهای فرهنگی و تاریخی کهن مردم افغانستان کرد از جمله نابودی مجسمه بودا در بامیان و تخریب صدها مجسمه، کتیبه و آثار گران بهای تاریخی دیگر از موزیمهای کشور و مسخ فرهنگ و کلتور مردم افغانستان از جنایات و وحشی گریهای دیگر آنها بود.

بطور خلاصه این رژیم ارتجاعی و عقبگرا توده های مردم افغانستان را که در طی ۱۵ سال سلطه استعماری سوسیال امپریالیزم شوروی و حاکمیت دولتی رویزیونیستهای خلقی پرچمی و پنج سال حاکمیت دولت اسلامی جهادی ها نهایت خسته و ناتوان شده بودند تا آن حدی مورد ستم، استبداد، اختناق و وحشی گری قرارداد که دیگر رمقی به آنها نمانده بود. تا که بعد از واقعه (۱۱) سپتمبر (۲۰۰۱) در نیویورک و واشنگتن حامیان رژیم طالبان در قصر سفید به منظور تطبیق پلانهای گسترده ترشان در منطقه و جهان اقدام به براندازی آن رژیم نمودند.

امپریالیزم امریکابه کمک اتحادوسیعی از قدرتهای امپریالیستی ودولتهای ارتجاعی بتاريخ ۷ اکتوبرسال ۲۰۰۱ تهاجم نظامی گسترده ای رابرافغانستان آغازودرماه دسبرهمان سال رژیم طالبان راسقوط داده وکشوررابه اشغال نظامی وتحت سلطه استعماری درآورد. اکنون درحدود (۶) سال است که افغانستان تحت سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی درآس آنهاامریکاقرارداشته واحکام واوامراستعماری آنهابوسیله دولت دست نشانده برمردم افغانستان تعمیل میشود. این دولت مزدورازجناح هاوافرادارتجاعی مختلف تشکیل گردیده است. گروه های مختلف جهادی، ملیشه ای، خلقی پرچمی، سازائی، طالبی، افغان ملتی وبخشهای ازمسنوبین سابق جریان دموکراتیک نوین(شعله ایها:} که صف مردم رارهاکرده وبه آغوش امپریالیزم وارتجاع پناه برده اندوبخش دیگرهم درحال تمرین تسلیم به امپریالیزم وارتجاع اندتازخوان نعمت امپریالیستهای اشغالگروارتجاع فئودال کمپرادوری لقمه ایرانصیب کردند} تشکیل شده است. دولت کنونی درافغانستان از نظر ترکیب ساختاری مجمعی ازگروه هاوافرادارتجاعی، جنایت کار، میهن فروش ومزدوراست که امپریالیستهای امریکائی وارویائی آنهارادردولت دست نشانده جمع کرده اند.

درشرایطی که دولت امریکاومتحدین آن رژیم طالبان راتحت ضربات کوبنده قراردادندباتبلیغات متوهم کننده وگسترده به مردم افغانستان وعده میدادندکه بعدازسقوط رژیم طالبان دموکراسی برقرارمی شود، امنیت، ثبات وآرامش بوجودآمده وبه عدالت ورفاه می رسند. باتاسف که مردم مابازهم فریب ترفندهاونیرنگهای قدرتهای امپریالیستی ونیروهاوگروه های ارتجاعی راخوردندوشش سال است که اشغالگران امریکائی وارویائی ودولت مزدوربه کشتارمردم بیگناه ، ستم وبی عدالتی ، تجاوز، شکنجه وعذاب آنهاادامه می دهند. بیش از نصف نفوس کشوردرسخت ترین وضعی از فقر وگرسنگی، بیکاری وبی سرپناهی رنج می کشندودرواقع امنیت ومصئونیت برای کسی وجودندارد.

نه تنها توده های عوام کشورکه نسبت به اوضاع متوهم اند، بعضی ازگروه هاوافراد"روشن فکروروشن بین"جامعه نیزتحت تاثیرتبلیغات قدرتهای اشغالگروگروه های ارتجاعی متوهم شده وچنین تصورمیکندکه شایداوضاع کشورشرایط زندگی درآینده بهبودی حاصل نماید. قدرتهای اشغالگرو دولت مزدورگاهی باترفندتشکیل لوبه جرگه، زمانی با تشکیل انتخابات ریاست جمهوری وزمانی هم با نیرنگ انتخابات شورای ملی وشوراهای ولایتی آنها را اغوا کرده اند. ولی درعمل دیده شدکه قدرتهای اشغالگراکمیت دولتی همان گروه های جنایت کارعاملین فواجع ۷ و ۸ ثورگروه طالبان را باگروه هاوعناصرارتجاعی ومزدوردیگربوسیله قانون اساسی، قانون انتخابات، قانون احزاب سیاسی ودیگر قوانین مدونه دولت دست نشانده قانونیت بخشیده اند.

باوجود آنکه روزتار و زماهیت شعارهای پوچ و وعده های دروغین قدرتهای اشغالگرونیروهای مزدور آنها هرچه بیشتر افشامی شود و بخشهای از توده های مردم به گفته ها و وعده های رهبران دولت مزدور که بردر و غ و فریب استوار است تاحدی پی برده اند؛ لکن باتاسف که هنوز هم بخشهای زیادی از روشنفکران، عناصر آزادی خواه و روشن بین جامعه و بخش بزرگی از توده های مردم در گرداب توهم و خوش باوری از شرایط فعلی بسر برده و اذهان شان بوسیله صدها نشریه، ده هادستگاه تلویزون و ده ها چینل رادیو، ملاحا و روحانوبین خود فروخته که به وسیله قدرتهای اشغالگرا جهت مخدوش کردن افکار عمومی، القای ایده های انقیاد ملی و تسلیم طلبی تمویل و تطبیع می شوند) مغشوش شده و نسبت به اوضاع و شرایط حاکم مستعمراتی و حاکمیت دولتی گروه های ارتجاعی مزدور متوهم مانده است.

به بیان دیگر با تحلیل از شرایط عینی مساعد در جامعه هنوز سطح رشد آگاهی سیاسی توده های مردم از واقعیت های عینی جامعه و شرایطی که قدرتهای امپریالیستی بوجود آورده اند، عقب است. با وجودی که ستم و اسبنداد، استثمار و بیدادگری قدرتهای اشغالگرو گروه های جنایتکار و وحشی در داخل و خارج دولت مزدور علیه مردم بیداد می کند؛ ولی شکل گیری بارقه های یک جنبش مقاومت ملی مترقی هنوز در کشور بطور بارز مشاهده نمی شود. نارضائی شدید و حتی بعضاً تنفردر بین طبقات و اقشار مردم و حتی در بخشهای زیادی از اقشار میانی جامعه در برابر قدرتهای اشغالگرو دولت مزدور بخوبی محسوس است لکن بخشهای زیادی از روشنفکران آزادی خواه و میهن دوست کشور هنوز نسبت به اوضاع و شرایط حاکم بر کشور متوهم اند و نمی توانند خود را از سلطه فکری و سیاسی قدرتهای استعماری و مزدوران بومی آنها خلاص کرده و در راه نجات خلق و میهن از این شرایط بردگی و ستم کشی به بسیج توده های مردم و بر اه اندازی یک جنبش مقاومت ملی مترقی علیه امپریالیستهای اشغالگرو دولت مزدور اقدامات مترقی و انقلابی را انجام دهند. گروه های زیادی از همین روشنفکران هنوز هم خوش باورانه و با بعضاً از روی عدم آگاهی سیاسی لازم به وسیله شعارهای دولت و قدرتهای اشغالگرو ملاحا بنویسهای اجیر و خود فروخته اغوامی شوند. علت ناتوانی فکری و سیاسی این روشنفکران تا اندازه هم مشخص است؛ که در پهلوی کشتار، زندان، شکنجه های وحشیانه؛ شدت خفقان، استبداد و سرکوبی بوده و هست که در طی سه دهه بوسیله قدرتهای اشغالگرو مزدوران بومی آنها بر نیروهای انقلابی مردمی، توده های مردم، روشنفکران میهن دوست و آزادی خواه و عناصر مترقی جامعه اعمال شده و می شود.

اماد مورد بوجود آوردن شرایط ذهنی در جامعه بیشتر از همه گروه های انقلابی مردمی رسالت و وظیفه دارند تا در اتحاد با نیروها و افراد مترقی، دموکرات و آزادی خواه به تبلیغ و ترویج گسترده اندیشه های انقلابی و مترقی در جهت آگاهی و بیداری توده های مردم و اقشار وسیع روشنفکران میهن دوست و آزادی خواه

مبادرت کرده و شرایط را برای آغاز یک جنبش مقاومت ملی مترقی و تدارک جنگ انقلابی آماده سازند. در مورد به مسأله ای دیگری نیز باید توجه داشت که قدرتهای امپریالیستی از همان ابتدای اشغال کشور در کنار بازسازی و تقویت دولت دست نشانده به موضوع دیگری نیز توجه جدی داشتند و آن عبارت از تأسیس "سازمانهای غیردولتی" (NGOS) بود که با سرمایه گذاری میلیارد هاد دلار روی بیش از دو هزار (NGOS) سعی کردند تا از این طریق از یک طرف به تسکین ظاهری کتله های میلیونی از توده های مردم محتاج و به رمق رسیده بپردازند و از طرف دیگر خواستند تا هزاران نفر از تحصیل کرده ها و "روشنفکران" را از قشر مختلف جامعه با معاش های نسبتاً مناسب در این سازمانها استخدام کرده و قانع نگهدارند. البته این امر جدا از روسا و مدیران این سازمانهای غیردولتی است که به سرمایه داران تبدیل شده اند و حتی عده از آنها در طی سه دهه اخیر با دست بردار بودجه های این سازمانها به میلیونهای دلاری مبدل شده اند. این قماش افرادی که تنهادر ساحه عمل شان با مقدار ناچیزی که از "کمکهای" چند میلیاردی قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی به توده های گرسنه و درمانده می دهند، بلکه بخشهای زیادی از آنها با تبلیغات شان نیز مردم را به صبر و آرامش ترغیب کرده و باین طریق آنها را به سراب "بازسازی" کشور و آینده "بهتر" فریب داده و برای دولت مزدور و قدرتهای اشغالگرفروست مساعد کرده اند تا به تطبیق پلانش و اهداف غارتگرانه استعماری شان شان بپردازند.

مرگ بر گروه های جنایت کار خلقی پرچمی، جهادی، طالبی و ملیشه ای!

مرگ بر امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدور مرکزی!

راه نجات مردم افغانستان از سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی و حاکمیت دولت مزدور و رسیدن به استقلال، آزادی و دموکراسی واقعی سازماندهی یک حرکت مقاومت ملی مترقی و جنگ انقلابی است؛ دیگر هر فعالیت و مبارزه رفورمیستی فریب توده های مردم و طولانی کردن سلطه امپریالیستها و حاکمیت طبقات ارتجاعی در کشور است!

سیر حرکتی جنبش ملی دموکراتیک در افغانستان

پیشگفتار:

در سیر تکامل جوامع انسانی نظام اقتصادی بمنزله زیربنای است که تعیین کننده مناسبات یاروابط اجتماعی و ایده های گوناگون اجتماعی (نظریات سیاسی، حقوقی، فلسفی، دینی، هنری و غیره) و خلاصه هر چیزیکه روینای ایدئولوژیک جامعه را تشکیل میدهد، می باشد. از آنجائیکه زیربنای تعیین کننده رویناست

پس هر تغییر در زیر بنا، تغییر در رادروبنای یعنی در تاسیسات سیاسی و ایدئولوژیک موجود سبب می‌گردد. همچنان روبنای معنوی و سیاسی جامعه متقابلاً بر زیر بنا اثر گذاشته و به نوبه خود میتواند در مناسبات تولیدی و (زیر بنا) مئوثر واقع شده و دیگر گونی آنرا تسریع کند. لذا با تکامل زیر بنای مادی جامعه و پیدایش نظام تولیدی جدید و نظام سیاسی معین، زمینه برای تکامل عرصه های ایدئولوژیک سیاسی و فرهنگی بحیث بخشی از روبنا آماده شده و به رشد مبارزات روشنفکران مترقی و توده های مردم پامیدهد.

بورژوازی زمانی که "مترقی" بود زمینه را برای پرورش آن افکار اجتماعی آماده کرد که از نظر تاریخی خوشبینانه بود؛ بورژوازی پایه تئوریک برای ویران کردن مناسبات فئودالی ایجاد کرد و زایش جامعه نوینی را نوید میداد. اما این نظریات بخاطر سلطه ایده آلیزم فلسفی، نتوانست معیارهای مادی و عینی را برای مقوله ترقی و تکامل اجتماعی تعیین کند.

بانگهای بتاریخ جهان، قرن هفدهم قرن مشروطیت در اروپا بود که با اعلان حقوق پارلمان اساس مشروطیت در انگلستان نهاده شد، انقلاب بورژوازی در قاره اروپا به سقوط فئودالیزم در عده از کشورهای آنجامید، موانع فئودالی در روابط تولید سرمایه داری از میان برداشته شد و راه برای تکامل سرمایه داری هموار گشت، امکان رشد سریع علوم و فنون میسر گردید و زمینه انقلابی رادرتکنالوژی و اختراع ماشین فراهم ساخت. انقلاب صنعتی در نیمه قرن هژدهم در انگلستان بوقوع پیوست. محرك انقلاب صنعتی در فرانسه همانا انقلاب کبیر بورژوائی در سال (۱۷۸۹) میلادی بوده و در آلمان بطور عمده در (۱۸۴۰) میلادی آغاز گردید. این انقلابات مخصوصاً انگلیسی یا فرانسوی نبودند و اهمیت اروپائی یافتند که اعلام برقراری نظام سیاسی و اجتماعی جدیدی برای تمام اروپا بود. انقلاب صنعتی در امریکا در پایان قرن هژدهم پس از جنگ انقلابی پا گرفت.

قرن نهم در اروپا قرن رشد دانش و فرهنگ بورژوازی، رشد علوم و پیدایش بینشهای ماتریالیستی بود. دوران پیدایش سرمایه داری، دوران رشد ناسیونالیزم و یکنوع وطنپرستی (پاتریوتیزم) و راسیونالیزم (اصالت عقل و خرد در برابر اعتقاد کورکورانه) در کشورهای سرمایه داری بود. در اخیر قرن نهم تکامل سرمایه داری از دوران رقابت آزاد سرمایه داری، به انحصار سرمایه داری و تا اوایل قرن بیستم به عالیترین مرحله آن یعنی امپریالیزم سرمایه داری ارتقا یافت.

لاکن در این قرن در کشورهای مستعمره در آسیا، افریقا و امریکا لاتین توده های مردم در زیر چکمه های استعمارگران غربی سرکوب و پایمال میشدند و هر نوع رشد سیاسی و فرهنگی مترقی توسط استعمارگران و مزدوران بومی آنها بنجیر کشیده میشد و هر نوع فریاد آزادیخواهی و استقلال طلبی در گلو ن ها خفه میگشت. در سال ۱۸۴۹ میلادی افغانستان مورد تهاجم نظامی دولت انگلیس (که کشور بزرگ هند را تحت سلطه استعماری اش داشت) قرار گرفت، بعد از استقرار انگلیسها در افغانستان و به مستعمره کشیدن آن، جنبش

آزادیخواهی بشکل قیامهای گسترده مردم علیه اشغالگران انگلیس آغاز گردید که در تاریخ افغانستان بنام جنگ اول افغان و انگلیس معروف است. در این جنگ مردم افغانستان بابر خورداری از روحیه عالی وطن پرستی و آزادیخواهی با سلاحها و امکانات ابتدائی در برابر ارتش مجهز استعماری انگلیس شجاعانه جنگیدند و ضربات مرگباری را بر ارتش متجاوز انگلیس (که در آن زمان آفتاب درامپراتوری استعماری اش غروب نمی کرد) وارد آورده و شکست فزاینده باری را بر قوای مهاجم انگلیس تحمیل کرده و آنها را از کشور اخراج کردند.

بار دیگر در نوامبر سال ۱۸۷۹ افغانستان مورد تجاوز نظامی انگلیس قرار گرفت، در دسامبر ۱۸۷۹ قیام عمومی مردم آزادی دوست افغانستان جهت طرد ارتش متجاوز استعمارگران انگلیس شروع گردید. این جنگ که در تاریخ بنام جنگ دوم افغان و انگلیس معروف است در محاذها و جبهات مختلف مبارزین آزادی خواه کشور با حمایت قاطبه مردم شکست سختی را بر استعمارگران انگلیس وارد آورده و این بار نیز آنها را از کشورشان بیرون راندند.

در هر دو دور مبارزه ضد استعماری و آزادی خواهانه مردم افغانستان تحت رهبری رهبران ملی و میهن پرست شجاعانه بر ضد دشمنان آزادی و استقلال شان و نوکران بومی آنها مبارزات حماسه آفرینی را به پیش برده و دشمن را در میدان نبرد نظامی سخت شکست دادند، لکن در عرصه سیاسی فریب ترفندهای شاهان و شهزادگان خاین به خلق و میهن را خوردند. در هر دو دوره جنبش ملی و آزادی خواهانه مردم افغانستان که با شهامت و دلیری بی همتای ارتش مهاجم و استعمارگران انگلیس را شکست داده و از کشور بیرون کردند لکن شاهان و شهزادگان خود فروخته و دست نشانده به حمایت فنودالان، خونین، تاجران دلال و روحانیون مرتجع و میهن فروش نه تنها فداکاریها، قربانیها و دست آوردهای مبارزات آزادی خواهانه توده های مردم را بر باد داده و زمینه را برای استقرار سلطه استعماری استعمارگران انگلیس در کشور مهیا کردند که خاینانه بخش وسیعی از خاک کشور را با امضای معاهدات ننگین به آنها بخشیدند و توده های مردم در طی ده هاسال دیگر تحت سلطه استعمار و حاکمیت استبدادی شاهان خود فروخته و دست نشانده ستم کشیده و مورد ستم و استثمار بیرحمانه طبقات فنودال و تاجران دلال قرار داشتند.

پان اسلامیزم (جنبش "اتحاد اسلام"):

در قرن نوزدهم در شرق احساسات وطن پرستی در برابر استعمارگران تحریک می شد و اوج میگرفت، نهضت های سیاسی و اجتماعی در کشورهای مستقل (اسلامی) بطور عام بیشتر بشکل عکس العمل های در برابر تجاوزات استعمارگران اروپائی صورت میگرفت. مهمترین حرکت در آن زمان جنبش پان اسلامیزم بود. پان اسلامیزم یا "اتحاد اسلام" اساساً توسط سید جمال الدین افغانی و یارانش فورموله و پایه گذاری شد که دارای جنبه

شدید ضد استعماری بود. بعبارت دیگر مبارزات ضد استعماری آنها از موضع "پان اسلامیزم" صورت میگرفت. اساس این پان اسلامیزم زیرقیادت يك خلیفه اسلام و عمدتاً بمنظور مبارزه با تسلط امپریالیزم انگلیس که در آن زمان بزرگترین استعمارگر مسلط در جهان بود و در بسیاری از کشورهای اسلامی به اعمال ستم، چپاولگری و غارت میپرداخت و ضدیت با استعمار انگلیس یکی از ویژه گیهای جنبش "پان اسلامیزم" بود.

اندیشه اصلاحات بورژوازی (که ناشی از ایدئولوژی بورژوائی بود) و جنبش اصلاح طلبی در آن زمان با شرکتشهای خستگی ناپذیر رهبران آن جنبش، در زمینه عدم وجود زیربنای مادی یعنی بورژوازی صنعتی قوی در کشورهای اسلامی، در حدود روشنفکری خود یعنی بیشتر در سطح ایده هاباقیمانده و توانست همچون نهضتهای بورژوائی مذهبی در اروپا توده های زحمتکشان را متشکل کرده و به انقلاب بکشاند و تا از این طریق ضربه قاطع برفئودالیزم وارد می آورد. حتی در مورد نظراتی هم وجود دارد که: "در حقیقت اصلی ترین خواست جنبش "پان اسلامیزم" جانشینی امپراتوری اسلامی بود بجای امپراتوری غرب مسیحی؛ نه مخالفت اساسی اصولی با استثمار و ستمی که بر توده های خلق کشورهای اسلامی تحمیل میشد؛ ولی با آنها هم این جنبش دارای عناصر مترقی بود و روی مبارزه علیه استعمار تکیه داشت".

در مورد شخص سید جمال الدین و محتوی افکار و نظرات مختلفی وجود دارد که بآن میپردازیم: فعالیتهای روشنگرانه سید جمال الدین و برنامه های اصلاحی و ترقی صنعتی او در جامعه از بالا آغاز شد. او پیوسته در اندیشه رهنمائی "اولیاً و ائمه" دولت بود و تلاش داشت تا بوسیله خوندگار عثمانی، خدیو مصر و امیر افغان برنامه هایش را جامه عمل بپوشاند. البته سید جمال الدین طی حیات سیاسی اش ضربات و صدماتی از ناصرالدین شاه، عبدالحمید، اسمعیل پاشا و امیر دوست محمد خان هادید که گویا به نتایج قاطع تری رسید.

سید جمال الدین در رأس جنبش "پان اسلامیزم" قرار داشت. او با ایجاد پیوند نزدیک با محافل مصری هفته نامه "عروت الوثقی" را بزبان عربی در سال (۱۸۸۴) در پاریس و جریده "ضیاء الخافقین" یا "حرکت مشرق و مغرب" را در سال (۱۸۹۲) در لندن به نشر سپرد.

در سال ۱۸۹۲ ندیم الدوله روزنامه "حکمت" را در قاهره منتشر می کرد و سپس "ثریا" و "پرورش" نیز در این شهر منتشر گردید و در سال (۱۸۹۴) روزنامه "حبل المتین" در شهر کلکته به نشر رسید. آثار قلمی سید جمال الدین علاقه فراوان اورا به صنعت و صنعتی شدن کشورهای اسلامی نشان میدهد که در نطقش درباره "صناعت" و نیز در مقاله "صنایع" اش منعکس شده است. او از مدافعان بورژوازی صنعتی بود چنانکه میگفت: "یک قوم بمثابه بدن و صنایع اعضای آن بدن است". گاهی هم سید پرچم "اتحاد اسلام" را بسود خلافت

عبدالحمیدپاشا(خوندگارعثمانی) برافراشت که این گرایش اوسیرنزولی داشته و خلاف روشنگریهای مرحله اول اوست. ولی باهمه این ماهیت متناقض سیدجمال الدین، او یک شخصیت سیاسی مترقی و ضداستعمار بود.

نظریه ای که بدرستی محتوی عمده ایدئولوژیک تبلیغات سیدجمال الدین و یارانش رادر جنبش "پان اسلامیزم" بیان، میکند اینست که: "این جریان درصداست تاجنیشهای رهائیبخش علیه امپریالیزم اروپا و امریکارباتحکیم موقعیت خانها و ملاکان و ملایان و غیره درآمیزد". لنین بخوبی سرشت متضاد جنبش "اتحاد اسلام" را نشان داده و می گوید که: "از یکطرف این پرچم معنوی راشاهانی از نوع عبدالحمید و ناصرالدین شاه هرچندی یکبار حرکت درمی آورده اند، ولی از سوی دیگر در زیر این پرچم گاه میهن پرستان صدیقی گردآمده اند که اندیشه ای جزهائی از قیداستعمار نداشتند".

بعد از سیدجمال الدین عده از روشنفکران افغانستان مانند سایر کشورهای اسلامی با تأثیرپذیری از انقلابات بورژوائی و اثرات مترقیانه آنها در اروپا، سعی داشتند تا با قشرهای معینی از جامعه از جمله اعیان و ملاکان لیبرال و عده از روحانیون و تجار اثری به جا گذارند.

نهضت‌های بورژوائی مذهبی در اروپا: در این کشورها تکامل طبقه متوسط یعنی بورژوازی، با بقای سیستم فئودالی ناسازگار شد، از اینرو سیستم فئودالی مجبوره سقوط بود. مرکز بزرگ بین المللی فئودالیزم کلیسای کاتولیک روم بود. کلیساهای فئودالی رامحاط در یک هاله تقدس الهی میکرد. کلیسای سلسله مراتب خود را بر مبنای یک مدل فئودالی سازمان داده و بالاخره خودش قدرتمندترین ارباب فئودال و مالک یک سوم خاک دنیای کاتولیک بود. از آنرو مبارزه خلق در دورانهای فئودالی غالباً خصلتی ضد مذهبی می یافت. از آنجاکه کلیسا در قرون وسطی قدر قدرت بود و از طریق اصول دینی بر زندگی معنوی و ایدئولوژی مردم نفوذ داشت، اعتراضات اجتماعی توده های خلق هم جنبه ضد کلیسای خود می گرفت. توده ها علیه رسوم دینی و احکام اساسی کلیسای حاکم، علیه کلیسای منزله نیرومندترین مالک فئودال، علیه روحانیون و کشیشان که نماینده طبقه حاکم بودند و علیه مالیات و عوارض کلیسائی می شوریدند و بعبارت دیگر در آن زمان برای حمله بر فئودالیزم اول باید سازمان مرکزی مقدسش مورد حمله قرار میگرفت.

در آن زمان به موازات پیدایش طبقه متوسط، احیاء عظیم علوم جریان میافت. نجوم، میکانیک، فزیک و فزیولوژی از نو توسعه یافتند. تا آن زمان علم خدمتگاری مقدار کلیسای بود و به آن اجازه داده نشده بود که قدم به ماورای محدوده که ایمان معین میکرد بگذارد و بآن دلیل اصلاً علم نبود. علم علیه کلیسای طغیان کرد، بورژوازی بدون علم کاری از پیش نمیبرد و از اینرو مجبور شد که باین طغیان بپیوندد و همان بود که تصادم اجباری طبقه متوسط در حال رشد با مذهب آغاز شد. همچنان در آن زمان هر مبارزه علیه فئودالیزم

مجبور بود که نقاب مذهبی بخودبزند، مجبور بود که در وهله اول متوجه مبارزه علیه کلیسای شود. اگر مبارزه رادانشگاه هاوتجار شهری آغاز کردند لکن آوای آن مبارزه طنین قوی خود را در توده های روستائی یعنی دهقانان که همه جامبور بودند برای موجودیت خود با اربابان فئودال، روحانی و غیر روحانی مبارزه کنند، میابد و یافت.

در طول تاریخ در شرایط مختلف مبارزات اجتماعی، ملی و طبقاتی بارها سیمای مذهبی بخود گرفته، انقلابیون و ترقی خواهان عصر زیر پرچم مذهب گرد آمده و علیه ستم، حق کشی و بی عدالتی مبارزه کرده اند؛ مثلاً در شرق (قاره آسیا) مزدکیان و خرمدینان و در اروپا از مثالهای چون لوترو کالوین رامیتوان نام گرفت. خلاصه اعتراض سیاسی زیر پوشش مذهبی، پدیده ای است که نزدهمه خلقها در مرحله معینی از تکامل بوجود می آید.

در اروپا مبارزه طولانی بورژوازی علیه فئودالیزم در سه جنگ قطعی بزرگ اوج یافت. اولین مبارزه اصلاح طلبی پروتستان در آلمان بود. فریاد نبرد علیه کلیساکه توسط "لوتر" بلند شد با دوقیام که ماهیت سیاسی داشتند جواب داده شد؛ اول قیام اشرافیت پائین برهبری رانزفن سیکینگن "در سال (۱۵۲۲) بود، دوم جنگ دهقانی بزرگ سال (۱۵۲۵) که هر دو قیام سرکوب شدند. اصلاح طلبی لوتری در حقیقت یک کیش جدید بوجود آورد، یک مذهب که با سلطنت مطلق سازگار بود. ولی در آنجا که لوتر شکست خورد "کالوین" پیروز شد. کیش "کالوین" مناسب جسورترین بورژواهای آن زمان بود. ساختمان کلیسای کالوین کاملاً دموکراتیک و جمهوری خواهانه بود. کالوینیزم صرفاً اصلاح کلیسا و مذهب را پیشنهاد میکرد و نه برچیدن کامل آنرا، یعنی تعویض کلیسای کاتولیک با کلیسای پروتستان؛ پروتستانیزم به کاملترین وجهی عقاید و منافع طبقه نوظهور بورژوازی را منعکس میکرد.

خیزش بزرگ دوم بورژوازی آئین خود را حاضر و آماده در کالوینیزم یافت، این خیزش در انگلستان بوقوع پیوست، بورژوازی هالند که فاقد تشکل کافی بود از نظر سیاسی منافع طبقاتی خود را نیز از طریق آرمانهای مذهبی (کالوینیزم) ابراز میکرد، در هر سه قیام بزرگ بورژوائی، این دهقانان بودند که ارتشی را تشکیل داده و جنگیدند، و دهقانان دقیقاً همان طبقه ای هستند که وقتی پیروزی بدست آمد بطور حتم در اثر عواقب اقتصادی آن پیروزی، خانه خراب شدند. لکن انقلاب کبیر فرانسه سومین قیام بورژوازی بود ولی اولین قیامی بود که بکلی خرقه مذهبی را بدور انداخته و بر روی خطوط سیاسی، بدون پرده پوشی مبارزه میکرد، این انقلاب همچنان اولین انقلابی بود که واقعاً تا نبودی یکی از طرفهای مبارزه یعنی اشرافیت و پیروزی کامل طرف دیگر یعنی بورژوازی جنگید. در فرانسه انقلاب یک انفصال کامل با سنن گذشته بود و آخرین بقایای فئودالیزم را روید. لکن این نکته قابل تذکر است که اگر بورژواها به جنبش و یا انقلاب (خود) شکل

سیاسی و غیرمذهبی میدهند؛ این بدان معنا نیست که مذهب بامناف آنها مطابقت ندارد و تا زمانی که مذهب بتواند برای مبارزات آنها جامه ایدئولوژیک فراهم کند از آن استفاده مینمایند.

چنانکه در فوق تذکریافت انقلابات بورژوازی در اروپا به سقوط فئودالیزم انجامیده و زمینه برای تکامل سرمایه داری مساعدگشت و انقلابی در زمینه های رشد علوم و تکنالوژی فراهم آمد. اماد رکشورهای تحت سلطه استعمار در شرق که شرایط استبداد فئودالی حاکم بود، روشنفکران مبارزات شانرا علیه سلطه استعمار خارجی و استبداد داخلی و اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سازمان میدادند. در آنزمان در افغانستان برنامه اصلاحی سیدجمال الدین بین سالهای (۱۸۶۳ و ۱۸۷۸) به امیر شیرعلیخان پیشکش شد (که بعداً آن خواهیم پرداخت). ولی بادومین تعرض و تجاوز نظامی انگلیس در نوامبر ۱۸۷۸ و تا اوایل قرن بیستم میلادی امکان هرگونه رشد و تکامل در عرصه های مختلف اقتصادی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در کشور از بین رفت.

قبل از آنکه وارد بحث اصلی شویم باید تذکر داد که: سیرحرکی جنبش ملی دموکراتیک در افغانستان از آغاز تا امروز فرازونشیبهای زیادی را تجربه کرده است و در عرصه ها و شرایط مختلف آماج سرکوب و وحشیانه قدرتهای استعماری، امیران و سلاطین و رؤسای دولتهای مستبد سرسپرده استعمار و امپریالیزم قرار گرفته است. یا بعبارتی این جنبش همواره مورد بیرحمی و هجوم سبعانه دشمنان ملی و طبقاتی قرار گرفته و نسلهایهم قربانی داده اند. و نیز در بررسی چگونگی سیرحرکی این نهضت باید به عوامل داخلی و خارجی ای نیز توجه نمود که سدره رشد و تکامل آن واقع شده اند از جمله: ۱؛ موجودیت نظام فئودالی قبیلوی در کشور که مانع عمده در جهت تکامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه و پیدایش و رشد اندیشه های مترقی بوده است؛

۲؛ وجود نظام ملوک الطوائفی و اشتعال جنگهای داخلی بین شاهان و شهزادگان و دست بدست شدن حکومت مرکزی قبل از سال (۱۸۴۹) که برای مدت طولانی کشور عرصه جنگهای داخلی خانمانسوز بود که از یکطرف فرصتی برای انکشاف و ترقی اقتصادی اجتماعی بوجود نیامد و از جانب دیگر چنین اراده وجود نداشت. یعنی طبقات حاکمه فئودال عمداً ترقی کشور و رشد فرهنگی و سیاسی مردم جلوگیری می کردند؛

۳؛ سلطه طولانی استعمار و امپریالیزم (از ۱۸۲۹ تا ۱۹۱۹) که کشور بوسیله امیران و شاهان مطلق العنان و مستبد دستنشانده استعمار اداره میشد، خلقهای کشور تحت سلطه و ستم استعماری و استثمار نظام فئودالی و خان خانی عذاب میکشیدند، جلوزمینه کمترین رشد اقتصادی و فرهنگی عمداً گرفته میشد و خلق کشور در گرداب تاریکی جهل و بی فرهنگی نگهداشته شدند. ۴؛ مسدود بودن دروازه های کشور بر روی

جهان خارج خصوصاً که دولت انگلیس روابط خارجی کشور را شدیداً تحت کنترل داشت. آنهم در شرایط نیمه دوم قرن نوزدهم که جوامع سرمایه داری با انجام انقلابات بورژوازی در اروپا بوجود آمده بودند و رقابت آزادی تسلط داشت، در آن شرایط هنوز جوامعی مترقی بودند، ولی مردم افغانستان از فراگیری افکار جدید و دسترسی به نوآوریهای علوم و تکنالوژی بدور ماند و استعمارگران بریتانیا عمدتاً و قهرآنها افغانستان را در انزوای کامل قرار دادند؛

۵؛ بی تحرکی بخش اقتصاد سرمایه داری کشور و اکتفا به اقتصاد محدود روستائی و تولید خانگی کوچک؛
۶؛ جلوگیری از رشد و تکامل زیربنای اقتصادی کشور که امیران و شاهان خود فروخته و اشراف فئودال و روحانیون مرتجع متنفع مانع عمده را در این زمینه تشکیل میدادند. که در نتیجه موجب عدم رشد کمی و کیفی نیروهای مؤلده (طبقه مترقی پرولتاریا) و ظهور ایده های نو (ایدئولوژی بورژوازی) که زمینه را برای پیدایش و پرورش قشر تحصیل کرده و روشنفکر و رواج اندیشه های نوین در کشور مساعد می ساخت، گردید.

خلاصه در طی قرنهای افغانستان در لاک روابط و مناسبات نظام فئودالی با اقتصاد عقب مانده دهقانی و شبانی و روابط محدود تجارتي اکثر اجنس بجنس در منطقه محصور باقی ماند. گرچه بورژوازی افغانستان در دوران امیر شیرعلی خان جوانه زد، در دوران حبیب الله خان تا حدودی نشوونما کرد و در زمان پادشاهی امان الله خان از رونق نسبی برخوردار گردید؛ لکن بورژوازی کشور هرگز امکان رشد و تکامل نیافته و نتوانست با هویت مستقل صنعتی شدن کشور را بعهده گیرد تا طبقه پرولتاریا و افکار مترقی در کشور بوجود می آمد و تکامل می نمود. زیرا وجود افکار مترقی و انقلابی در عصر معینی خود بسته به وجود طبقه مترقی و انقلابی است؛ حتی در دوران نیم قرن حاکمیت خاندان نادر خان و بعد از آن تا امروز زمینه برای رشد و تکامل بورژوازی کشور بطور عام و بورژوازی ملی بطور خاص و صنعتی شدن کشور، مساعد نگردیده است.

در تمام این دوره ها طبقه فئودال و طبقه کمپرادور وابسته استعمار و امپریالیزم قدرت خود را بر طبقات و اقشار زحمتکش جامعه از طریق بهره کشی اقتصادی و تسلط سیاسی تحکیم کرده و فشار ایدئولوژیک دین و مذهب نیز بمثابة یکی از نیرومندترین سلاحها بر توده های خلق اعمال شده و می شود. و دستگاه ها و عناصر مذهبی سعی میکردند و می کنند تا توده های مردم را با روح سرسپردگی کامل به اربابهای خود از مبارزه در برابر آنها بازدارند.

ثانیاً باید به ماهیت طبقاتی جنبشهای دموکراتیک در هر یک از این مراحل توجه داشت؛ زیرا حرکتهای مبارزاتی ای که در این دوره ها بوجود آمده اند، بیش از همه ارزیابی از ماهیت و خصلت طبقاتی آنها، مرام و اهداف و میزان مترقی بودن آنها حایز اهمیت است. و یائینکه باید به ماهیت شعارهای جریانات مختلف

سیاسی توجه نمود که یقیناً در تمام این مراحل شعارهاییانگرواستهای طبقات واقشارمعینی در جامعه بوده اند. بعبارت دیگر بایده ماهیت و خصلت رهبری نهضتهای دموکراتیک تأمل نمود. چنانچه در افغانستان در زمانهاوشرايط مختلفي رژیمهای حاکم ارتجاعی واستبدادی نیز علم دموکراسی برافراشته ومدعی اعطای "حقوق دموکراتیک" به توده های مردم شده اند؛ وآن هم درشرایطی اتفاق افتاده که حدت فشاراستبدادواختناق رژیم هابرای توده های مردم غیرقابل تحمل شده است ازجمله درآغازصدارت شاه محمودخان وختم صدارت داودخان وآغاز"دهه دموکراسی"سلطنت ظاهرشاهی ودوران رژیم جمهوری داودخان که بعدازمدت کوتاهی بساط دموکراسی های"مصلحتی" ومقطعی شانرابرچیده ودوباره متوسل به اعمال اختناق واستبدادبرنیروهای مترقی وتوده های مردم شده اند. مثال دیگر رژیم مزدورحزب"دموکراتیک خلق"بودکه با ادعای نظام"دموکراتیک"، دکتاتوری خشن فاشیستی راعلیه نیروهای مترقی ومردم بکارگرفت وبعددرسایه ارتش اشغالگرسوسیال امپریالیزم شوروی جنایات هولناکی راعلیه خلق کشورمرتکب شد.(ادامه دارد)

"منشورمصالحه وآشتی ملی" یافرمان عفو

گروه های ارتجاعی جنایتکارومزدور!

بتاریخ(۱۱) دلو۱۳۸۵ (۲۱جنوری ۲۰۰۷) مجلس نمایندگان دولت دست نشانده درافغانستان طرحی راتحت عنوان"منشورمصالحه وآشتی ملی"(بخوان منشورعفوگروه های مختلف مزدور، جنایتکاروآدم کش) رابه تصویب رساندکه بقول آنهابرمبنای آن همه جناح های درگیردرجنگهای داخلی درطی سه دهه اخیرازپیگردقانونی وقضائی معاف خواهندبود.

محقق رئیس کمیسیون فرهنگی شورای ملی وسخنگوی این طرح طی مصاحبه ای بابی بی سی چنین گفت:"ارایه طرح"منشورمصالحه وآشتی ملی" به این منظورصورت گرفته است که بایدبرای تمام جناح های سیاسی افغانستان ضمانت روانی وجودداشته باشدوتمام گروه های درگیردرجنگهای داخلی بایدازهرنوع پیگردقضائی وحقوقی درامان باشند".

ظاهراًشماری ازاعضای پارلمان استعماری بامعافیت قضائی شرکت کنندگان درجنگهای داخلی کشورمخالفت کردند، آنهامخالفت شانراباین نحوبیان داشتندکه:"عاملان ویرانی کشورنبایدبخشیده شوند". شماری دیگرازنمایندگان این مجلس درمخالفت با طرح معافیت قضائی شرکت کنندگان درجنگهای داخلی چنین میگفتندکه:"بخشیدن جنایتکاران بایدتوسط مردم انجام شودومردم بایددرموردآنهااتصمیم بگیرند".

محقق در مصاحبه ای دیگری بابت بی سی بازهم شیادانه مفاد این "منشور..." راجلوگیری از تعرض به جهاد مردم و حفظ ارزشهای جهاد و مقاومت مردم افغانستان خواند. اوبی شرمانه و بدون هیچ گونه کتمانی طرح "منشور مصالحه و آشتی ملی" را تحقق "مشی مصالحه ملی" نجیب الله آخرین رئیس جمهور مزدور روسیه ارزیابی کرد. او جنایات سه دهه اخیر را با کلمات ظلم و بی عدالتی خلاصه نمود. او اضافه کرد که همه کسانی که در زیر سقف پارلمان گرد آمده اند با هم برادران و دشمنی با هم ندارند".

بدون شك همه مرتجعین، جنایت کاران و خائنین به خلق و کشور از هر قماش که هستند با هم دوست، برادر و همسنگرانند، آنها تضاد حل ناشدنی ای با هم ندارند. اگر در شرایطی تضاد بین آنها تشدید شده و ظاهر مسلحانه در برابر هم قرار گرفته بودند؛ تشدید تضاد بین آنها ناشی از تضاد منافع گروهی خود آنها و تشدید تضاد بین قدرتها و دولتهای خارجی حامی و تمویل کننده آنها بوده و آنها بحیث مزدوران بی عرضه و بی اراده ای از پلنها و اهداف با داران شان پیروی میکردند و هر زمانی که آن قدرتها و دولتها به تبانی و سازش رسیدند، این قماشهای ارتجاعی نیز با هم مصالحه کرده و بوحثت رسیده اند و با هزارویک حيله و نیرنگ مردم مظلوم را نسبت به این اعمال سازشکارانه و معامله گرانه شان اغوا کرده اند. همه این حرکات و معامله گریهای از سرشت و خصلت طبقاتی و قشری این دسته بندیهای ارتجاعی و مزدور است و هر زمان که منافع آنها ایجاب نماید "دشمنی" را کنار گذاشته و به پای آشتی و معامله رفته و همدیگر را به آغوش میکشند. چنانکه گروه های جهادی خاینانه خون دو میلیون از مردم افغانستان را با تمام ویرانی ای که بر کشور وارد کردند، با اشغالگران روسی و همپاله های خلقی پرچمی شان به معامله گذاشته و با هم مصالحه کردند. و بعد از اعلان عفو عمومی تمام جنایتکاران خلقی پرچمی، ملیشه ای، سازائی و دیگر گروه های مزدور روسی بوسیله مجددی رئیس موقت دولت اسلامی در سال ۱۳۷۱ بخشهای از آنها در تشکیل دولت اسلامی سهم گرفتند. و حتی قبل از تشکیل دولت مزدور اسلامی در کابل نجیب الله رئیس دولت مزدور روسی با اعلان "مشی مصالحه ملی" فرمان عفو همپاله های جنایتکار اسلامی اش را نیز صادر نموده بود.

همچنان محقق گفت که: "مانندگان صلاحیت دار مردم هستیم، این يك مسأله شرعی است و ما شریعت را می دانیم، همانطور که پیغمبر با بوسفیان و خالد بن ولید رفتار کرد، ما هم حق داریم که چنین کنیم، او با کمال پرروئی و تبختر گفت که: ما اکنون دولت هستیم و قدرت را در دست داریم و جامعه جهانی در کنار ما است این طرح را به تصویب رساندیم و میخواهیم با هم صلح کنیم".

از اینکه جنایتکاران داخل و خارج دولت مزدور به کمک و حمایت با داران امپریالیستی شان اقدامی را در جهت مسدود کردن راه هرگونه پاسخ گوئی در مورد جنایات سه دهه اخیر شان از طریق قانونی کردن "منشور..." انجام دادند، جای تعجب نبوده و نیست ولی کمتر تصوری شد که دولت دست نشانده

وقدرتهای اشغالگرایان بی شرمی و وقاحت در برابر افکار عامه جهانیان و حتی بدون بکاری گیری هیچ گونه حيله و نیرنگی (که در تمام موارد دیگر جهت اغوای عوام کشور در طی این شش سال به آن متوسل شده اند)، این "منشور" را تهیه و تصویب کردند.

هم چنان از اینکه محقق برای توجیه جنایات این گروه هامتوسل به شریعت و شیوه ها و تعاملات "صدر اسلام" می شود هم مسأله شگفت انگیزی نیست زیرا این شیادان مزدور و این آدم کشان حرفه ای و این جنایتکاران مخوف نه تنها که قانون اساسی را بر مبنای شریعت اسلام و برونق منافع طبقاتی خود و یاداران امپریالیست شان تدوین و تصویب کردند، که البته در طی همین سه دهه اخیر با سوء استفاده از ناآگاهی توده های مردم و معتقدات دینی و مذهبی شان سخیف ترین جنایات را بر آنها روا داشته و همه انواع خیانت ها، زد و بندها، وطن فروشی ها وستم و استبدادشان را بر همین منوال و با وسیله ساختن احساسات ملیتی توده های ملیتهای شان توجیه نموده اند.

مطلب دیگری که محقق به آن تماس گرفت موضوع پیروی از "مشی مصالحه ملی" نجیب الله است، البته باتمام کذب، شیادی و ردالتی که در گفته هایش بطور صریح نمایان بود؛ اظهار این جمله در موردش بیان واقعیتی بود که این گروه ها، سالهاست که در شرایط جنگ مقاومت مردم افغانستان، زد و بندهای مخفی و امضای پروتوکولهای شان را با اشغالگران شوروی و دولت مزدور آنها از توده های مردم مخفی نگهداشته و انکار می کردند. و اگر هر زمان نیروهای مترقی و انقلابی کشور جنایات، خیانتها و زد و بندهای آنها را با سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدوران و مزدوری آنها را با امپریالیستهای غربی و دولت های پاکستان، ایران و غیره افشا کرده اند، همین گروه های ارتجاعی اسلامی باتمام لعن و دشنام آنها را توطئه های دشمنان اسلام و نمود می کردند ولی حالا خود حاضر می شوند که وفاداری شان را به "مشی مصالحه ملی" نجیب الله خادیسست جانی و مزدور اذعان نمایند.

نادر (نادری) سکرتر جنرال کمیسیون حقوق بشر دولت که در این مصاحبه در کنار محقق قرارداد داشت چنین اظهار نظر نمود: "ما صحت و سقم اعلامیه دیده بان حقوق بشر را در زمینه نه تایید و نه نفی میکنیم (زیرا چندی قبل از اعلام "منشور مصالحه و آشتی ملی" بوسیله پارلمان دولت، دیده بان حقوق بشر طی اعلامیه ای با ذکر نام عده ای از رهبران گروه های اسلامی و ملیشه ای را ناقضان حقوق بشر معرفی کرده و خواستار ایجاد دادگاه ویژه ای برای رسیدگی به پرونده های این افراد شده بود). او اضافه کرد که: تشویق آشتی ملی مورد حمایت کمیسیون حقوق بشر بوده است و در اینجا تطبیق طرح عدالت جزائی مطرح نیست".

دولت مزدور و قدرتهای اشغالگرو خادمان و آرایشگران نظام مستعمراتی و ارتجاعی در افغانستان در طی

شش سال است که باچرندیات و لاطایلاتی که به روی صفحات روزنامه ها و جرایدهای ریزندویا از طریق رسانه های تصویری و صوتی توده های عوام کشور را نسبت به حضور و عملکرد های جنایتکارانه قدرتهای اشغالگر و دولت مزدور اغوا می کنند، در مورد طرز العمل کمیسیون حقوق بشر دولتی نیز به همین شیوه توده های مردم را فریب داده اند. در حالیکه ماهیت ارتجاعی این نهاد مستعمراتی و ارتجاعی کاملاً آشکار است که حتی شخص نمبر دوم آن با کمال بی شرمی در کناریکی از سردسته های باندهای جنایتکار و ناقض حقوق بشر قرار گرفته و قرار فوق ابراز نظر نمود. این نهاد دولتی همیشه سعی کرده است تا به دلایل و ذرایع گوناگون توده های مردم را نسبت به حق خواهی و داد خواهی شان اغوا کرده و آنها را تشویق به گذشت و مصالحه نموده است. این کمیسیون همیشه سعی کرده است تا با شیوه های اغواگرانه زیر نام "عفو و بخشش" مردم را از داد خواهی شان منصرف گرداند.

البته این یک امر مسلم است که این کمیسیون نه برای شناسائی و بر ملا کردن چهره های جنایتکاران و ناقضین حقوق بشر و ارزیابی از عمق گستردگی این جنایات هولناک تعهد و وظیفه ای دارد و نه هم قدرتهای اشغالگر و دولت مزدور آنها برنامه ای برای محاکمه جنایتکاران داشته و دارند. نادری یک بار دیگر متوسل به ترفند و اغواگری شده و به دولت پیشنهاد کرد تا با خاطر مرهم گذاشتن بر زخمهای قربانیان این جنایات و وارثان آنها و "حفظ حرمت" شان، برنامه ای روی دست گیرد. او نیز شیادانه به این نیرنگ متوسل شد که "افغانها قلب بزرگ داشته و دارای شهامت اند تا جنایتکاران و ناقضین حقوق بشر را عفو کنند".

بتاریخ ۱۹ حوت ۱۳۸۵ (۱۰ مارچ ۲۰۰۷) کرسی "منشور مصالحه و آشتی ملی" را تأیید و توشیح نمود که بر اساس آن تمام گروه های جنایتکار که در طی سه دهه علیه مردم و کشور جنایت کرده اند از پیگرد قانونی و قضائی معاف شدند. سخنگوی دفتر کرسی فریبکارانه اظهار داشت که کرسی این طرح را با تعدیل پذیرفته است. و خود کرسی جهت فریب عوام کشور طی مصاحبه ای گفت که: "پس از مشوره با حقوق دانان، رهبران مجاهدین و نمایندگان جامعه مدنی، ماده ایرابه این طرح پیشنهادی پارلمان اضافه کرده که بر اساس آن "حق فردی" شهروندانی که مورد تعدی قرار گرفته اند، محفوظ خواهد بود". او این طرح را یک ابتکار شورای ملی افغانستان بخاطر مصالحه ملی و تحکیم ثبات کشور ارزیابی کرده و از آن استقبال نمود. چه مضحکه ای که کرسی با سران جنایت کاران و با حقوق دانان و نمایندگان "جامعه مدنی" (که در طی شش سال در جهت ترویج و اشاعه فرهنگ انقیاد ملی و تسلیم طلبی به قدرتهای اشغالگر و دولت مزدور خدمت می کنند) در مورد تحفظ حقوق شهروندان کشور به مشورت پرداخته است!!

آیات عدلی، ستم و بی عدالتی و جاری کردن قانون جنگل شیعیتر از این خواهد بود؟ البته نباید این به مفهوم توقع به تأمین عدالت و داد خواهی و مرعی داشتن قانون عادلانه از دولت استعماری تعبیر شود؛

زیراهمیت این دولت بحیث يك دولت دست نشانده استعمارومتشکل ازجانی ترین وخاین ترین گروه هاوافراد، مشخص است؛ ولی منظورازاین بیان افشای هرچه بیشترچهرهٔ این دولت خاین وضدمردم است تاتوده های مظلوم وروشنفکران متوهم درافغانستان بیش ازاین درگرداب توهم باقی نمانندوهیچ گونه توقعی ازاین اشغالگران وحشی وازاین جنایتکاران خاین نداشته باشند.

گروه های جنایتکاری که بآباداران خارجی شان درطی سه دهه بیش ازدوملیون انسان راوحشیانه بقتل رسانده اند، بیش ازیک ونیم ملیون رامعیوب ومعلول کرده وهزاران واقعه ازتجاوزجنسی رامرتکب شده اند؛ واقعات بی شماردزدی وغارت اموال مردم واموال دولت، اختطاف زنان وكودکان، ظلم، تعدی توهین وتحقیر، زورگوئی وتعرض به حقوق انسانی وویرانی کشوردرعرصه های مختلف وده هانوع ازستم ومظالم بوسیله همین گروه های جانی ومزدورعلیه مردم صورت گرفته است. ولی نه اینکه رژیم مزدوربه این خواست مردم افغانستان که محاکمه جنایت کاران جنگی، عاملین جنایت علیه بشریت وناقضان حقوق بشر، کوچکترین توجهی نکردبلکه برعکس اعلام نمودکه همه این گروه هاوافرادجنایتکارازتعقیب عدلی وقضائی معاف اند. دیده شدکه قدرتهای اشغالگرورژیم مزدورآنهاکمال بی شرمی کوچک ترین اقدامی درجهت رسیدگی به این مسأله مهم مردم نه کردند.

اززمان تشکیل کنفرانس بن وامضای معاهده ننگین آن قدرتهای اشغالگرو دولت مزدورکرزی باتشکیل کمیسیون "مستقل حقوق بشر"، مردم مظلوم وستم کشیده وداغ دیده راشیادانه اغواکرده اند. حتی دولت مزدورقبلاً برنامه ایراتحت نام "پروژه عدالت انتقالی" و"برنامه عمل برای رسیدگی به جنایات جنگی" تصویب واعلان نمود. ولی بعداً شورای ملی دولت مزدور"منشورمصالحه وآشتی ملی" راتهییه کرده وکرزی باموافقت قدرتهای اشغالگرمعافیت جنایتکاران طی سه اخیررااعلان نمود.

هم چنان ازمحتوی این "منشور" معلوم است که این عفوشامل همه جنایتکارانی ازجمله بخش دیگرطالبان، حزب اسلامی کلب الدین، حقانی ودیگران که هنوزبادولت وقدرتهای اشغالگرو درحال جنگ اند، نیزمی شود، به این صورت هرزمان که آنهاترك"مخاصمت" کنندوبادولت به پیوندندودوباره سردرآستان بآداران ومربیان سابق به نهند، ازاین عفوبوخشایش حاتم واربرخوردارخواهندبود. این است عدالت جورج بوشی ومترحدین اروپائی آن که درقرن بیست ویکم بالفافه دموکراسی امپریالیستی آنرا به مردم افغانستان هدیه می دهند. ولی اینهابدانندکه مردم افغانستان هرگزاین جنایت کاران وبآداران امریکائی، اروپائی، روسی، پاکستانی وایرانی آنهارانخواهندبخشیدوآن روزرسیدنی است که این جنایت کاران وخاینین به خلق ومیهن به محکمه عدل مردم کشانده شده وبه سزای اعمال شان برسندوبه مصداق این گفته لاهوتی:

ای خواجه خون رنجبر امروز کم بریز - فردا حساب از تو کند انقلاب سرخ
در خون خائنان وطن واجب است غسل در شرع انقلاب و نبض کتاب سرخ

مسأله ای که کرسی مدعی است که با "تعدیل" ماده ای از این طرح حق فردی و بیاباصطلاح حق العبد شهروندان را محفوظ نگه داشته است خود نیز یک نیرنگ و فریبکاری بیش نیست؛ زیرا در شرایطی که پولیس، سارنوال، قاضی، کمیسیون "حقوق بشر"؛ والی، قوماندان، ولسوال و قریه دار همه و همه متشکل از همین جنایتکاران و هواداران همین نیروها و گروه های جنایتکارانند؛ چگونه ممکن خواهد بود که کسی جرئت طرح دادخواهی را داشته باشد؟ آیا چگونه ممکن است که قربانی و مظلومی از قاتل و مستمگر خود عدالت خواهی نماید؟! این گفته و ادعای کرسی مزدورانه تنهارذیلانه و شیادانه است که یک مضحکه است. و موضوع "تعدیل" در این "منشور" هم از یک طرف برای اغوای قربانیان جنایات و وارثان آنهاست و از طرف دیگر، نظریه مناسباتی که بین دسته بندیهای ارتجاعی شامل در درون هیات حاکم استعماری وجود دارد و در شرایطی که تضاد درونی آنها تشدید گردد، جناح قدرتمندتر نظام حاکم با حمایت قدرتهای اشغالگر بتواند افرادی از حریفان اشرازیریان عنوان تهدید نماید. در غیر آن این خائنین میهن فروش و جنایتکار و باداران اشغالگرشان برنامه ای برای اجرای عدالت و تامین حقوق قربانیان جنایات سه دهه اخیر ندارند. و نه هم در چنین شرایطی این امکان برای قربانیان و وارثان قربانیان این همه جنایات وجود دارد که از چنین دستگاه مستعمراتی سراپا غرق در رشوه و فساد متشکل از عاملین این جنایات و نقض حقوق بشر انتظار دادرسی را داشته باشند!

مردم افغانستان نباید بیش از این دچار این پندار واهی شوند که دولت مزدور و قدرتهای اشغالگر برنامه ای برای محاکمه جنایت کاران و ناقضین حقوق بشر داشته و تامین عدالت خواهند کرد. آنها به هیچ صورتی نباید از دولتی که بر سایه حمایت مستقیم قدرتهای امپریالیستی و برپایه همکاری همین جنایتکاران استوار است، انتظار تامین عدالت را داشته باشند. توده های مردم باید بدانند که دادخواهی از چنین نظامی جز سادۀ اندیشی و خود فریبی بیش نیست. زیرا همین گروه های جنایتکار حاکم فعلی در طی سه دهه اخیر با همدستی و حمایت همه جانبه همین قدرتهای اشغالگر و دولتهای منطقه همه این جنایات هولناک را بر مردم مظلوم و ستم دیده افغانستان اعمال کرده اند، همه هستی مادی و معنوی آنها را نابود کرده اند، کشورشان را به ویرانه ای مبدل و شرایط جهنمی فعلی را بر آنها تحمیل کرده اند. همین حالا همه روزه قدرتهای اشغالگر و دولت مزدور مرتکب جنایات متعدد و نقض حقوق انسانی مردم افغانستان می شوند؛ ولی خم به ابرو نمی آورند و در برابر ده ها و صدها واقعه قتل و تجاوز، تعرض، بیدادگری و ویرانی فقط کرسی مزدور و افسری از قوای اشغالگر فریبکارانه با "اظهار تاسف" واکنش نشان می دهند.

اشعار انتخابی:

آزمون.....

گربکشند، بررفتگه دار،

سرم

ویا،

بنهند، به زیردیوار،

پیکرم

ویا،

باتیری آغشته به زهر

بدوزندجگرم

باقامت افراخته، چوسرو

باطاقت کوهواره؛ چو "بهمن"

برهنه پای خونین

نهاده ام بردم تیغ

من چه خوب ازآزمون تاریخ؛ می گذرم

ناجیه بهمین زندان(سنبله ۱۳۵۹)

عزم آهنین

اگردست تو چنگ مرگ رابرقلب من انداخت
میان سینه ام آتش فشانی کینه ای بگداخت
توباران وتگرک وآهن وآتش براهم ریز
ومن ازکوره دل تیغ نفرت بازخواهم آخت
مراشیرازه ی هستی بکن باکین ولیکن من
درفش هستی خودخواهم ازواج فلك افروخت
هزاران باردرب وسقف ودیوارم بکن ویران
زخشت جان وتن آنرا هزاران بارخواهم ساخت
اگرخواهی بسازی جنگلی ازدار، پروانیست
اگرصدجان به تن باشدهمان یکبارخواهم باخت
تودرفکرتباه فتح وغافل زینکه دست من
فرازبام گیتی سازشوری تازه ای بنواخت
ولی روزیکه رخس انتقام من بتازدباز
بروی هستی منحوس تویکباره خواهم تاخت
غرورفتح های اولین چشم تراپوشید
ندانیستی که بایدخضم هستی کوب خودبشناخت

(شعرازسلطان احمد)

"کولی" (انیس آزاد)

من کولی شکسته دلی بی هدف نیم
کزراه رفته بازکشم پای خویش را
یاآنکه ازگزندره ونیش خارها

درپیش رهروان شکنم عهدخویش را

درنیمه شب که ازپس این پرده ی حریر
من دیدم آن ستاره کم نورخواب را
من باهجای دیگر و فریاددیگری
می خواندم سرودرخ آفتاب را

آنشب که بوی عطرغریبانه گیاه
می کردتازه کوره ره ی امتدادرا
چون کولی که ازهمه جادل بریده است
می خواندم سرودخوش بامدادرا

آنروزها ستاره بخت سیاه من
درآسمان چشم توهرگزنی نمود
سیلاب سهمناک خروشان لحظه ها
یکسر مرا زساحل آرامشم ربود

آری اکنون که درخم يك کوچه مانده ام
فریادبازگشتن من مرددرگلو
توازسپیده های زمان پرس وبازگرد
آنگاه راه رفتن من را دوباره گو

از فروپاشی برجهای مرکز تجارت جهانی تا سقوط رژیم طالبان (بخش هفتم)

بعد از واقعه (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) دولت امریکا، دولتهای کشورهای اروپای غربی و سایر کشورهای سرمایه داری براه انداختن موجی از تبلیغات گسترده سعی کردند تا احساسات گروه های زیادی از مردم راد کشورهای شان علیه اقلیتهای مسلمان ساکن در این کشورها برانگیزند. این مسأله در انگلستان به آن حدی تشدید گردید که دولت انگلستان مجبور شد تا با حفظ نظم اجتماعی قانونی رابه تصویب برساند که "تنفر مذهبی" مانند "تنفر نژادی" جرم محسوب شود.

بتاریخ ۵ اکتبر (۲۰۰۱) تونی بلیر صدراعظم انگلستان خواهان تشکیل يك ائتلاف جهانی علیه اسامه بن لادن گردید. اوبه همین رابطه سفرهای به پاکستان داشت تا بقول او ائتلاف سیاسی و نظامی ایراعلیه گروه القاعده و دولت طالبان تقویت نماید. در آن وقت پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان توافق کرد تا از خاک پاکستان عملیات تجسسی و امداد رسانی بوسیله ارتش امریکا و متحدین آن انجام شود. تونی بلیر در این سفر صحبت از محاصره دولت طالبان و کارگذاری تله ای برضد آن دولت نمود.

وزیر خارجه انگلستان طی مصاحبه ای با بی بی سی گفت که: "ما وظیفه اخلاقی در برابر مردم افغانستان داریم تا به صلح و امنیت زندگی کنند، چون سالهاست که از طرف طالبان رنج کشیده اند". باز هم نیرنگبازی و عوام فریبی قدرتهای امپریالیستی که در طول تاریخ چه در شرایط استعمار کهن و چه در شرایط استعمار نو همه پلنها و اهداف شوم شانرا بنام "کمک و حمایت" از مردم و ملل تحت ستم انجام داده و میدهند. در حالیکه همین قدرتهای امپریالیستی خاصا دولت امریکابه کمک دولت پاکستان و عربستان سعودی رژیم استبدادی مذهبی طالبان را بر مردم مظلوم افغانستان تحمیل کردند ولی حالا صحبت از درد و رنج مردم افغانستان دارند که بوسیله رژیم طالبان متحمل شده اند!

در همان روز وزیر دفاع امریکا از کشور ازبکستان دیدار کرده و قرارداد استفاده قوای هوایی امریکا از پایگاه های هوایی نظامی ازبکستان را با دولت آن کشور امضا نمود.

در همین روز امارت اسلامی طالبان دست به مانور دیپلماتیکی زده و اعلام نمود که: "چنانچه امریکا شواهد قطعی ایراعلیه اسامه بن لادن ارایه دهد ما حاضریم تا او را در افغانستان محاکمه کنیم" لکن دولت امریکا آنرا رد نمود.

در جاپان مانند سایر کشورهای جهان تظاهرات اعتراض آمیزی برضد تدارکات حمله نظامی امریکا و متحدین آن به افغانستان برگزار گردید.

در همین وقت پوتین رئیس جمهور امپریالیست فدراسیون روسیه گفت که: "آزاد کردن مردم افغانستان

از این وضعیت وظیفه ماست". آقای پوتین مانند اسلاف خود تزاران نوین و سایر قدرتهای امپریالیستی متوسل به ترهات پوچ و عوام فریبانه شد؛ در حالیکه هنوز جراحات عمیق تجاوز جنایت کارانه سوسیال امپریالیستهای روسی (که دولت آقای پوتین میراث خوار آنست) از پیکره مردم افغانستان التیام نیافته و آثار ویرانیهای ارتش متجاوز روسی و مزدوران داخلی آن پابرجاست. و در واقع اوضاع و شرایط حاکم فعلی در کشور ادامه جنایات دولت خلقی پرچمیها و جنایات اشغالگران روسی و سلطه استعماری آنهاست. از اینجاست که هر "آزادسازی" بوسیله قدرتهای امپریالیستی و یادولتهای ارتجاعی دیگر خود اسارت و بردگی دوباره است. در طول تاریخ قدرتهای استعماری و امپریالیستی مقولاتی چون آزادی، عدالت، انصاف و امنیت را برای اغوای توده های خلق ملل تحت سلطه و ستم شان بکار گرفته و زیر نام همین مقولات انواع جنایات، ستم، بی عدالتی و وحشیگری را علیه آنها اعمال کرده و میکنند.

وزیر خارجه انگلستان طی مصاحبه ای با بی بی سی چنین گفت: "تبانی طالبان با گروه های تروریستی موجب فقر و بدبختی مردم افغانستان شده است. او علاوه نمود که: دوستان مردم افغانستان در کمک به آنها صادق اند". قدرتهای امپریالیستی همیشه از این طرف و آن طرف جهت فریب خلقها و ملل کار گرفته و زیر نام دوستی، همکاری و کمک سلطه همه جانبه شان را بر آنها قایل کرده و باتبانی و همدستی با گروه ها و طبقات ارتجاعی توده های خلق را وحشیانه مورد ستم و استثمار قرار داده اند.

در همان شرایط دولت پاکستان ظاهراً یک تغییر (۱۸۰) درجه در موضعش را نسبت به رژیم طالبان نشان داده و ظاهراً سلب حمایت دولت اشرار رژیم طالبان اعلام نمود که صاحب نظران غربی آنرا ناشی از فشار شدید دولت امریکا بر دولت پاکستان ارزیابی کردند که با استراتژی قبلی دولت پاکستان مبنی بر حمایت بی چون و چرای آن دولت از رژیم طالبان همسوئی نداشت.

جلیل شمس یکی از تکنوکراتهای وابسته به امپریالیستهای غربی در مورد این اقدام دولت پاکستان چنین گفت: "پاکستان در مورد موقف دوگانه ای دارد، به معامله دست میزند و خوش خدمتی میکند تا به نفوذ خود در افغانستان از طریق دیگری ادامه دهد. او از دوران دولت سرسپرده مجاهدین و طالبان به دولت پاکستان یادآوری نموده و گفت: دولت پاکستان میخواهد بعد از سقوط رژیم طالبان نزدیک ترین بدیل خود را انتخاب نماید و مانورا و با ظاهر شاه همین است. او ظاهر شاه را شخصیت مستقل و ملی خوانده و گفت که: او با پاکستان سرسپردگی نخواهد داشت. او به طور کنایه آمیزی گفت که: مشکل ما دولت نیست؛ افغانستان صاحب نداشته و مرجع مورد اعتماد هم وجود ندارد. او از تحركات روم و قبرس یادآوری کرد که سعی دارند تا منافع ملی را پیدا کنند، او یک بار دیگر به نقش تخریب کارانه دولت پاکستان حمله کرد".

جلیل شمس که در طی سالهای قبل از سقوط رژیم طالبان در همسوئی با فعالیتهای قدرتهای امپریالیستی

اروپای غربی، دولت امریکا و ملل متحد در مورد تشکیل دولتی در افغانستان به اشتراك جناح های از جمله ائتلاف شمال، تحریک طالبان، جرگه روم تحت رهبری ظاهرشاه و گروه کنفرانس قبرس در ارتباط به گروه جرگه روم، تلاش میکرد. در شرایط بعد از حمله نظامی امریکا و متحدین آن بر افغانستان اودر ارتباط با تشکیل دولت بعد از سقوط طالبان قدرتهای امپریالیستی غربی و ملل متحد را تشویق میکرد تا دولت موقتی را تحت زعامت ظاهرشاه تشکیل دهند.

به همین رابطه مایاریکی دیگر از طرفداران ظاهرخان در مورد تشکیل دولت بعد از سقوط رژیم طالبان و نقش ظاهرخان در آن دولت اظهار نظر نموده و چنین گفت: "ساختار نظامی که ظاهرشاه در آن باشد چهره دولت آینده را تغییر میدهد و شخصیت ظاهرشاه در این پروسه ضروری است. او علاوه نمود که در مدار و محور ظاهرخان اعتماد مردم افغانستان و دنیا جلب میشود و من یقین دارم که این امر ضروری است که ظاهرشاه در آینده با دولتهای همسایه با همزیستی بسربرد".

لطیف پدرام تشکیل دولت آینده را توسط ظاهرخان مورد سؤال قرار داده و گفت: "ظاهرخان امکانات واقعی در داخل کشور ندارد و بوسیله دیگر قدرتها بقدرت می رسد؛ لکن او وسیله ای در دست قدرتهای منطقه ای قرار نخواهد گرفت و این عمق شخصیت ظاهرخان است." منظور لطیف (پدرام) از این گفته مشخص بوده و او خواستار دولتی بود که ستون فقرات آنرا گروه های ائتلاف شمال تشکیل می دادند. زیرا او به اساس روابطی که با ائتلاف شمال و سرسپردگی و مزدوری دیرینه ای که به سوسیال امپریالیزم شوروی و بعد امپریالیزم فدراسیون روسیه داشته و دارد و به همین سبب ظاهرخان را فاقد امکانات (که منظور او بیشتر امکانات نظامی بود) ارزیابی نمود.

در همین جریان وزیر خارجه امریکا طی مصاحبه ای گفت: "ما انتقام جوئی نمی کنیم بلکه عدالت میخواهیم؛ در حالیکه این قدرتهای های جهان خوار عزم داشتند تا از حادثه ۱۱ سپتمبر در نیویورک و واشنگتن حداظم استفاده شان را در جهت تطبیق پلانهای از قبل تدارک دیده شان (که مرحله ای دیگری از تطبیق "نظم نوین جهانی" آنها بود) در منطقه و جهان بنمایند که به همین منظور ماشین عظیم نظامی شان را آماده کرده بودند تا انتقام کسانی را که در واقعه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ کشته شده بودند از مردم مظلوم، بی دفاع و رنج دیده افغانستان بگیرند. چنانچه در عمل دیده شد که این وحشیان "متمدن" زیر نام "جنگ ضد تروریستی" در طی شش هفته با حملات پی هم نظامی از طریق هوا و زمین بیش از ۱۵ هزار نفر از مردم را ظالمانه کشتند و هزاران نفر دیگر را مجروح ساختند. آنچه که در سرشت امپریالیستها و مرتجعین عجین است، بی عدالتی، ستم، استثمار، تجاوز، غارتگری و بی رحمی نسبت به توده های خلق است. دیده شد که در جریان حملات وحشیانه شان، آن مردم مظلوم و بی دفاع افغانستان بودند که هزاران تن آنها کشته

شده و یامعیوب و معلول گردیدند، نه اعضای رژیم طالبان. اگر اینها واقعا راست میگویند که نمی گویند؛ زمانیکه گروه های جهادی و طالبان را بر مردم افغانستان حاکم میکردند چرا صحبتی از اجرای "عدالت" در مورد مردم افغانستان در میان نبود؟!

بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که امپریالیزم امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی متحد آن حملات خصمانه شانرا علیه مردم افغانستان آغاز نمودند بی شرمانه و شیادانه تبلیغات میکردند که امریکا و قدرتهای امپریالیستی غربی در زمان حکومت جهادیها و طالبان، افغانستان و مردم آنرا فراموش کرده بودند. به همین راستا خادمان بومی آنها نیز این مهمات و لاطایلات را در برابر مردم تکرار میکردند. در حالیکه خلاف ادعاهای آنها پروژه طالبان و جایگزینی آن با دولت جهادیها پلان شده و آگاهانه در جهت تامین منافع غارتگرانه آنها در افغانستان و منطقه صورت گرفته بود. از جمله استفاده از افغانستان بحیث معبر انتقال گاز و نفت کشورهای آسیای میانه به بحر هند. چنانکه حملات نظامی ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ و اشغال نظامی و به مستعمره کشیدن افغانستان در راستای تامین منافع امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی انجام شد. آنچه که امریکا و متحدین آن بعد از سقوط رژیم طالبان در افغانستان انجام داده و میدهند بوضوح دروغهای آنها را در مورد این ادعای شان برملا می سازد. زیرا امریکا و متحدین آن نیروهای ائتلاف شمال را که چند سال قبل آنها را بحیث گروه های ناکارآمد توسط گروه طالبان از قدرت ساقط کرده بودند، دوباره به قدرت رساندند.

در همان شرایطی که امپریالیستهای امریکائی و اروپائی بر سر مردم افغانستان بم های خوشه ای میریختند در بعضی مناطق مقداری بسته های مواد غذایی هم از هوا برای مردم پرتاب میکردند. باین عبارت که آنها بایک دست موشکهای کروز بر سر مردم می ریختند و با دست دیگر بسته های مواد غذایی را! این عمل عمق تزویر و شیطننت پیشگی استعمار و امپریالیزم را نشان میدهد. این قدرتهای به ظاهر خیلی قوی و وحشتناک اندام دیده می شود که به چگونه مضحکه ها متوسل می شوند! این عمل افشاگرانه است پوسیده و رذیلانه قدرتهای امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی است که با آن همه "هیبت و جبروت" برای اغوای توده های مردم تا سطح افتضاح آوری تنزل میکنند!

در همین وقت یونس قانونی طی مصاحبه ای به خبرنگاران گفت: "در صورت سقوط رژیم طالبان نیروهای ائتلاف شمال وارد شهر کابل نخواهند شد و فقط کمربند امنیتی در اطراف شهر تشکیل خواهند داد و در ولایات قوماندان های جهادی امنیت را تامین خواهند کرد". لکن در عمل دیده شد که این گفته اوجهاغفال حریفان گروه های ائتلاف شمال بود؛ زیرا بعد از سقوط رژیم طالبان نیروهای ائتلاف شمال بدون درنگ شهر کابل و شهرهای سایر ولایات را تصرف کردند.

حامد کرزی در مورد چین گفت: "در افغانستان امنیت باید توسط ائتلاف شمال و قوای ملی تامین شود. در اینجامنظور کرزی از قوای ملی دسته های از گروه های جهادی سابق و گروه های قومی بود که در همان روزها بوسیله امریکاییها سازمان داده شده و مسلح میشدند. این نیروها خارج از گروه های جهادی و ملیشه ای ائتلاف شمال بودند و بظرفداری از جناح کرزی و ظاهرخان آماده شده بودند. در همان وقت در شهر پشاور پاکستان فعالیتهای در جهت جمع آوری و سازماندهی قوماندانهای جهادی سابق که از گروه های جهادی جدا شده بودند و ظاهراً ناراض بودند، صورت می گرفت. در آن شرایط هزاران نفر را مسلح کرده و در مناطق مختلف در داخل افغانستان جابجا کردند. هم چنان طرفداران ظاهر شاه هم در جهت بسیج چنین دسته های ملیشه ای مبادرت می کردند. آنها از این جوانان بیکار در کمپ های پاکستان سربازگیری میکردند. همه این فعالیتهای بوسیله دالره های امریکائی به سرعت انجام می شد تا ظاهراً نیروی نظامی برای ظاهرخان و کرزی تدارک کنند. به همین لحاظ در همان وقت دولت پاکستان ممنوعیتهای راکه در طی ۲۲ سال قبل از آن برفعالیتهای طرفداران ظاهرخان وضع کرده بود، برطرف نمود. زیرا دولت پاکستان سعی داشت تا جناح کرزی و ظاهرخان تقویت گردد و بعد از سقوط رژیم طالبان و زنده نیرومند و در صورت امکان بدیلی به مقابل ائتلاف شمال در تشکیل دولت دست نشانده آینده باشد.

در فعالیتهای سیاسی ای که در همان وقت بوسیله رهبران دولتهای غربی و دست اندرکاران "لویه جرگه روم" صورت می گرفت؛ آنها صحبت از این داشتند که بعد از طالبان باید دولتی تشکیل شود که متشکل از اقوام و ملیتهای مختلف افغانستان باشد. که این خودیبا نگر ترکیب ملیتی و طبقاتی آن دولت بود؛ زیرا آن دولت جز نمایندگان طبقات ارتجاعی ملاک و کمپرادور از ملیتهای مختلف کشور نبود که بوسیله قدرتهای امپریالیستی روی کار می آمد. بعبارت دیگر دولتی دست نشانده و پوشالی متشکل از سرباندهای جنایتکار جهادی، ملیشه ای، جناح کرزی ظاهرخان و دیگر عناصر خادم به امپریالیزم و ارتجاع. آنها شیادانه صحبت از این داشتند که بعد از سقوط رژیم طالبان دولتی باید تشکیل گردد که بر بنیاد ارزشهای دموکراتیک مبتنی بر حق حاکمیت ملی و اراده آزاد مردم افغانستان استوار باشد. اما دروغهای آنها را ماهیت دولت موقت، دولت عبوری و بعداً دولت "منتخب" هرچه بیشتر افشا کرد. و در نتیجه دولتی متشکل از جنایت کاران و خائنین ملی تشکیل دادند که از امپریالیزم و ارتجاع جزاین نمی شد انتظار داشت.

بتاریخ ۱۰/۱۰/۲۰۰۱ صدراعظم هند ضمن دیداری باتونی بلیر صدراعظم انگلستان درباره تشکیل دولت در افغانستان چنین گفت: "در افغانستان باید حکومت فراگیری تشکیل گردد، امریکا و متحدین آن سرکوب تروریزم را به افغانستان محدود نکنند و باید این سرکوب جهانی باشد. او دولت پاکستان را متهم کرد که زیر پوشش حمایت از ائتلاف ضد تروریستی از گروه های تروریستی حمایت میکند." البته

منظور دولت هند از مطلب فوق کاملاً مشخص بود؛ منظور او از حکومت فراگیر در افغانستان این بود که گروه های ائتلاف شمال بقدرت برسند؛ زیرا دولت هند از سالها قبل روابط نزدیکی با این گروه ها داشت. اما منظور او از توسعه جهانی کردن سرکوب تروریسم بوسیله امریکا و متحدین آن نیز مشخص بود. دولت هند که از سالها قبل مواجه با مقاومت و مبارزات آزادی خواهانه ملل مختلف تحت ستم ساکن در آن کشور بوده است از جمله خلق کشمیر که در طی سالها با خطر آزادی ملی و تشکیل دولت مستقل جداگانه با دولت ارتجاعی مرکزی هندی جنگ و نیز مبارزه مسلحانه یا جنگ انقلابی خلق در چندین ایالت هند تحت رهبری احزاب انقلابی مردمی جریان داشته و دارد. او هدف داشت تا پای مداخلات و تهاجمات امریکا و متحدین آن را در سرکوب مبارزات عادلانه ملت های مختلف هند که برای حق تعیین سرنوشت سیاسی خویش مبارزه می کنند و ادامه جنگ انقلابی خلق تحت رهبری نیروهای انقلابی پرولتری که در جهت رهایی کامل خلق های هند از سلطه و ستم طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور هند و سلطه امپریالیزم جهانی و تشکیل دولت دموکراتیک نوین مبارزه مسلحانه را ادامه می دهند، جلب نماید. همچنان سرکوب نیروهای انقلابی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که جنگ خلق را از سال ۱۹۹۶ در نپال آغاز کرده بودند و مناطق وسیعی را تحت کنترل شان داشتند، از جمله مقاصد دولت ارتجاعی هند بود تا زیر نام "سرکوب تروریسم" پای دولت امریکارابه آن منطقه نیز بکشد.

در همان روزها که دولت امریکا و متحدین آن به شدت سرگرم تبلیغات گمراه کننده در سطح جهان در جهت مغشوش کردن اذهان توده های مردم و توجیه اقدامات نظامی شان در افغانستان و جلب و جذب دولت های کشورهای اطراف افغانستان، بودند. صندوق بین المللی پول (آی ام اف) قرضه ای به مبلغ دوونیم میلیارد دلار را برای دولت پاکستان در جلسه وزرای هفت کشور صنعتی جهان به بحث گرفت. و وعده ای این "قرضه" علناً رشوه ای بود در جهت جلب و تشویق بیشتر دولت جنرال مشرف در همکاری برای سرنگونی رژیم طالبان. در آن شرایط همکاری دولت پاکستان با دولت امریکا و متحدین آن قطع حمایت آن دولت از رژیم طالبان برای آنها در سقوط سریع رژیم طالبان بسیار حیاتی بود. زیرا بفرص ادامه حمایت دولت پاکستان از رژیم طالبان، ممکن بود که طالبان با داشتن عقب گاه مطمئنی در پاکستان از همان ابتدای توانستند حملات چریکی را علیه قدرتهای نظامی امریکا و متحدین آن و نیروهای ائتلاف شمال آغاز و ادامه دهند و باین صورت سقوط رژیم شانرا به تاخیر اندازند. دولت امریکا حساسیت موضوع را از این ناحیه درک میکرد و مبلغ دوونیم میلیارد دلار و بایشتر از این تقریباً نصف مبلغ مصارف نظامی یک ماهه تنها ارتش امریکارادرمه های اول حمله نظامی به افغانستان تشکیل میداد. زیرا دولت امریکا صحبت از این داشت که در افغانستان ماهانه چهار میلیارد دلار مصرف نظامی دارد. و دولت جنرال مشرف از آن شرایط نفع

زیادی از کمکهای نقدی و نظامی و حمایت‌های سیاسی از جانب دولت امریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی نصیب گردید.

بعد از واقعه (۱۱) سپتمبر (۲۰۰۱) و تدارک نظامی دولت امریکا در حمله به افغانستان، در حدود سی هزار نظامی رباتجهیزات مکمل و ۵۰۰ فروند طیاره جنگی در پایگاه‌های نظامی اش در بحر هند، خلیج فارس، کشورهای ترکیه، عربستان سعودی، ازبکستان، قرغیزستان و پاکستان در برابر رژیم طالبان و گروه القاعده تدارک دید، بعلاوه تدارکات نظامی متحدین امریکا در حمله به افغانستان. همچنان ماشین پرویاگند امپریالیزم جهانی باتمام وسعت آن سعی میکرد تا همزمان باتدارک نظامی امریکا و متحدین آن و توسعه هرچه بیشتر ائتلاف امپریالیستی ارتجاعی و ایجاد مراکز پایگاه‌های نظامی در اطراف افغانستان در منطقه و تسلیح و تمویل گروه‌های ائتلاف شمال و دیگر گروه‌های نظامی اجیر در افغانستان و آماده کردن افکار عمومی در افغانستان و جهان به شیوه‌های اغواگرانه برای سناریوی که در شرف انجام بود، آماده سازد.

در آن زمان اوضاع در افغانستان و منطقه شدیداً بحرانی بوده و یک تحول ارتجاعی بوسیله قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی با همکاری نیروها و گروه‌های ارتجاعی بومی در حال وقوع بود. ماهیت آن تحول نامیمون پیش از پیش مشخص بود یعنی که امپریالیزم امریکا و متحدین آن قصد داشتند تا زیر نام "جنگ علیه تروریسم" افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرار داده و آنرا به سلطه استعماری شان در آورند. همان بود که بعد از سقوط رژیم طالبان و تحکیم سلطه استعماری شان دولت دست نشانده ایرا از گروه‌های میهن فروش، جنایت کار و قاتل بر مردم ستم کشیده و مظلوم افغانستان تحمیل کردند. در همین وقت برهان الدین ربانی بیانیه "ابتکار صلح" خود را منتشر نمود: "مبنی بر اینکه حلقه‌ها و شخصیت‌های مستقل افغانستان باید به این اتحادیه پیوندند، او اعلان نمود که زعمای دوران جهاد از جمله صبغت‌الله مجددی، پیرگیلانی، محسنی و افراد فریب خورده رژیم طالبان به صف ملت برگردند (بخوان مراجعه مرتجعین به صف ارتجاع و امپریالیزم). کسانی که دست شان بخون ملت آلوده نیست، سازمان مجموعه‌های طالبان وابسته به خارج و فرمانده‌های دوران جهاد که به طالبان پیوسته بودند هرچه زودتر به ماب پیوندند. (این گفته ربانی که می گوید "کسانی که دست شان بخون ملت آلوده نیست"، مصداق این ضرب المثل است که: "دیگ به ذغال بگوید رویت سیاه".

هم چنان ربانی گفت که: از همسایگان می‌خواهیم که بیش از این در انتخاب افراد نکوشند. او علاوه نمود که: پاکستان هنوز هم از مداخلات ناکام و بی نتیجه دست برداشته است. باید خارجیان بر مردم افغانستان مجال بدهند که خود سرنوشت خود را تعیین کنند، مشکل افغانستان مشکل افراد نیست. در شرایط فعلی

عنوان کردن اشخاص بجای مفدیت، مضراست، اول تدویرلویه جرگه وبعدشخصیت مفیدی دراین شرایط انتخاب شود، مطبوعات بین المللی سلیقه های کشورخودرا انتخاب نکنند."

درحالیکه صدوراین اعلامیه درکمترین حدآن باواقعیت موقعیت ربانی، شورای نظاروکلاًئتلاف شمال همخوانی نداشت؛ زیراتصمیم نهائی بوسیله ابرقدرت امپریالیستی امریکادررأس یک ائتلاف گسترده امپریالیستی اتخاذمی شد. ازآن که بگذریم مضمون آن اطلاعیه، منظورربانی وکلاًئتلاف شمال رادرابطه به تشکیل دولت بعدازسقوط طالبان بیان می نمود. ۱؛ ازتنظیم های"میانه رو"جهادی، قوماندانهای خارج ازتنظیهای جهادی شامل درائتلاف شمال که قبلاًبه گروه طالبان پیوسته بودندویخشهای ازطالبان به این علت دعوت می نمودکه چون امریکادریک نظرمیخواست تا به کمک دولت پاکستان آنها را دراطراف ظاهرخان جمع کندتابدین وسیله نیروی مسلحی برای آن تدارک نمایدکه درصورت امکان بتواندالترناتیفی دربرابرائتلاف شمال باشد. ۲؛ ربانی درآن شرایط ازدولتهای غربی ودولت پاکستان که نسبت به ظاهرخان تبلیغات طرفدارانه می نمودندتقاضامیکردتادست ازطرفداری ظاهرخان بردارند. اوتوصیه میکردکه نبایدظاهرخان رادرمساله زعامت دولت موقت بعدازطالبان، عنوان کنندکه بقول اوبه نفع روندنبود. ازاینکه اومیگفت که مشکل افغانستان مشکل افرادنیست اشاره اوبوضوح متوجه همین امربود. باین عبارت که چون ظاهرخان فاقدنیروی نظامی بود، بحیث فردویاددررأس یک ویادوگروه سیاسی(ازجمله جرگه روم وکنفرانس قبرس) نمیتوانست برای عهده داری قدرت دولتی واردصحنه گرددولودولت امریکاومتحدین آن ازاحمایت کنند.

چنانکه واقعیت اوضاع هم نشان دادکه درآن شرایط نیروهاوگروه های که ارتش داشتند چون ائتلاف شمال وگروه های دیگرنتوانستندخدماتی رادررکاب ارتش مهاجم واشغالگردرسقوط رژیم طالبان انجام دهندکه این کارازمتحدین ظاهرخان ساخته نبود.

ازجهتی هم ازمضمون آن اطلاعیه چنین پیدابودکه آنهاحاضرنبودندهرنوع خدمتی رابرای امریکاومتحدین آن انجام دهندمگرحاضرنبودندظاهرخان رادررأس دولت موقت به پذیرند؛ زیراآنهافکر میکردندکه درصورت حضورفعال ظاهرخان درصحنه وآنهم دررأس قدرت دولتی، تاحدزیادی موقعیت آنهارابه خطرمواجه می ساخت.

این ترس ودلهره ربانی وائتلاف شمال ازبه قدرت رسیدن ظاهرخان ناشی ازبی پایگی آنهادرجامعه بود؛ زیرامردم افغانستان مانندرژیم طالبان به شدت ازآنهاثنفرداشتندودارند. ولی اگر احتمالاًظاهرخان مستقیماًدرراس دولت موقت ودولت عبوری نیزقراری گرفت شایدمقداری متفاوت ازکرزی عمل میکرد. وازطرفی درآن صورت احتمال اخلاص وتوطئه گری ازجانب گروه های ائتلاف شمال علیه جناح ظاهرخان

در دولت نیز وجود داشت.

لاکن در عمل دیده شد که در آن شرایط تنهانیرویهایی که میتوانستند خدمات بیشتری را برای امریکا و متحدین آن بحیث نیروهای مهاجم و اشغالگرانجام دهند همین نیروی ائتلاف شمال بودند. این نیروها بخاطر مسلح بودن و برخورداری از مساعدتهای منطقه ای از جانب دولت ایران، تاجکستان، ازبکستان و حمایت امپریالیزم فدراسیون روسیه توانستند کمک موثری را به قدرتهای اشغالگر در سقوط رژیم طالبان انجام دهند.

بتاریخ ۶ اکتوبر ۲۰۰۱ سربازان امریکائی به مرز افغانستان وارد شدند، دولت روسیه و سایر کشورهای شهروندان شانرا از پاکستان خارج نمودند. در همین روزی بی سی میزگردی تشکیل داده و در این میزگرد ستار سیرت به نمایندگی از گروه ظاهرخان، روان فرهادی ظاهراً به نمایندگی از جناح ربانی، محقق به نمایندگی از حزب وحدت اسلامی و سراج الدین منگل مقیم کشور آلمان که ظاهراً مدعی نمایندگی گروه ویا جناح مشخصی نبود، سخن گفتند:

۱؛ ستار سیرت: "اوازمنافع مشروع دولت پاکستان در رژیم آینده افغانستان سخن به میان آورده و اراده مردم افغانستان را محور اصلی تصمیم در قضیه افغانستان تعریف کرد و اظهار داشت که: باید زمینه برای اعمال اراده آزاد مردم افغانستان به همکاری دولتهای دوست آماده گردد. او در مورد طالبان میانه روسخن بیان آورده و گفت که: نظام سیاسی آینده متکی بر اراده مردم افغانستان است؛ ما حاضر نیستیم که ملت را به شمال و جنوب و طالب ویا جانب مقابل آن تصنیف کنیم. ما هر دو طرف ادعای نمایندگی مردم را نداریم مگر یک ریش سفید (ظاهرخان) رمز معنوی ملت را با خود دارد و همه گروه ها به شمول طالبان میتوانند در این شورا سهم بگیرند و شوراباید مثل جغرافیا و اقوام افغانستان باشد".

۲؛ روان فرهادی: "اوا این سؤال را مطرح کرد که نقش مرکزی را در این روند کی بعهده دارد سازمان ملل ویا گروه دولتهای (۶ جمع ۲)؟

۳؛ محقق: "چنان فضای دموکراسی باید به وجود آید که نمایندگان تمام اقوام و احزاب به تناسب قدرت شان در دولت آینده مدنظر باشند".

۴؛ سراج الدین منگل گفت: "این حرکت ظالمانه و دسیسه ای است که بر مردم ماتحمیل می شود و نباید کسی به زور امریکا و روسیه بر مردم ماتحمیل گردد".

موضع ستار سیرت بگونه آشکار به جهت داری از ظاهرخان و تشکیل دولتی تحت زعامت او کاملاً مشخص بود و او ظاهرخان را چهره ارزیابی کرد که گویا بزعم او بحیث یک ریش سفید دارای "رمز معنوی" در بین "ملت" است. طرفداران ظاهرخان در آن شرایط با استفاده از موقعیت نامطلوب نیروهای ائتلاف شمال در بین

مردم، علیه آنها تبلیغات وافر کرده و سعی می کردند تا اذهان مردم رابه این نکته جلب کنند که با آمدن ظاهرخان گویاهمان اوضاع وشرایط "امن" دوران سلطنت ظاهرخان دوباره به جامعه برخواهدگشت؛ درحالیکه این ادعاها فریبکاری بیش نبود و بفرض اگر ظاهرخان بجای کرسی در رأس دولت موقت و دولت عبوری قرار می گرفت باز هم در وضعیت تغییر کیفی چندانی بوجود نمی آمد.

روان فرهادی که در طی چندین سال نماینده "دولت" ربانی در ملل متحد بود و گذشته در خدمت گزاری به دولت ظاهرخان و داودخان نیز داشت در چنان وضعیتی بنا بر طرز تفکرو موقعیت اش نخواست موضع آشکاری به جهت داری گروه و یا عنصر خاصی اتخاذ نماید.

موضع محقق از حزب وحدت اسلامی در مورد آشکار بود و او سهم گروهی اش را در دولت آینده تقاضا داشت که گروه او عملاً در تشکیل دولت بعدی به آن دست یافت.

در همان روز دولت امریکا آخرین اخطار رابه رژیم طالبان صادر کرد؛ "یا با ما باشید و یا با تروریستها! و علاوه نمود که: وقت در حال ختم شدن است". این نقطه قابل تذکر است که این اخطار آقای بوش بعد از واقعه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ منحصر به رژیم طالبان نبود بلکه دولت امریکا این پیام رابه گوش تمام دولت ها و گروه های رساننده بشکلی با دولت امریکا ابراز مخالفت می نمودند. همچنان این پیامی بود به تمام خلقها و ملل جهان که در برابر این اقدام تبه کارانه امپریالیزم امریکا و متحدین آن مخالفت شان را ابراز می کردند؛ ورنه با حک برچسب تروریزم از حمله و یا اعمال فشار دولت امریکا در امان نخواهند بود. از آن تاریخ به بعد دولت امریکا این پالیسی را در عرصه بین المللی به منصفه اجرا قرار داده و به حیث یک "گانگستر" در رأس امپریالیزم جهانی علیه خلقها و ملل تحت ستم عمل می کند.

در همین روز یک فرونده هواپیمای ظاهراناشناخته بر فراز شهر کابل پرواز کرد که از جانب رژیم طالبان موشکی بطرف آن پرتاب گردید و طالبان اعلام کردند که آن طیاره امریکائی بود و این خود نمایندگی از آغاز تهاجم نظامی امریکا و متحدین آن به افغانستان می نمود.

در همان روز دولت پاکستان اعلام کرد که کسانی که در اطراف میدان هوایی بین المللی پاکستان زندگی میکنند هر چه زودتر این منطقه را ترک کنند.

جورج بوش طی یک سخنرانی گفت که: "طالبان افغانستان را به مامن تروریستها مبدل کرده اند و مردم خود را مورد ارباب قرار می دهند و باید بسیار بیمناک باشند و سقوط آنها فرارسیده است".

در حالی که سرپای این گفته ای آقای بوش تزویر و ریا بود. مگر آقای بوش بیاد داشت که دولت امریکا پنج سال قبل از حادثه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ همین گروه طالبان را با چندین گروه ارتجاعی اسلامی دیگر سازمان داده و در جهت انجام ماموریت سقوط دولت اسلامی گروه های جهادی و ملیشه ای که گرایشات شدیدی

به امپریالیسم فدراسیون روسیه داشتند) و هموارکردن راه در جهت تحقق اهداف غارت گرانه آن در افغانستان و منطقه آسیای میانه، گماشت؟ در آن وقت این گروه ها وظیفه جاده صافکن سرمایه های امپریالیستی خاصاً امپریالیسم امریکا رابعهده گرفته و آنرا خوبی انجام میدادند. دولت امریکاهدف داشت تا جهت نفوذ به کشورهای آسیای میانه، رژیم های این کشورها را بوسیله همین گروه های اسلامی هرچه بیشتری ثبات نموده و زمینه نفوذ و سلطه اشراآماده سازد که خطری از این ناحیه متوجه منافع دولت روسیه در منطقه نیز بود. در آن زمان دولت امریکا برای گروه های اسلامی تحت رهبری اسامه بن لادن، گروه طالبان، گروه های اسلامی پاکستانی و گروه های اسلامی از کشورهای آسیای میانه که در مخالفت و مبارزه علیه دولتهای شان قرار داشتند، نقش "مجاهدین راه آزادی" قایل بود. ولی زمانی منافع امریکا از طرف بخشی از این گروه ها مورد حمله قرار گرفت این گروه ها تروریست خوانده شدند و برای سرعده از آنها (از ۲۵ تا ۲۵) میلیون دلار جایزه تعیین نمود، این است ادعاهای دروغین آقای بوش در رأس دولت امریکا و امپریالیسم بین المللی.

به تعقیب اختاریه جورج بوش منابع نظامی دولت امریکابه نیروهای ائتلاف شمال خبر دادند که از پروازهای هوایی در مناطق تحت کنترل شان خودداری کنند. هم چنان از شهریان کابل خواسته شد تا از مناطق نزدیک به پایگاه های نظامی دور شوند. همان بود که روزیکشنبه ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ مطابق ۱۵ میزان سال ۱۳۸۰ حمله نظامی امریکا و متحدین آن به افغانستان آغاز شد.

عوامل مساعد و نامساعد مبارزه بر ضد اشغالگران

امریکائی، اروپائی و متحدین آنها

بیش از پنچ سال از اشغال نظامی افغانستان میگذرد و مردم افغانستان تحت سلطه استعماری امپریالیسم امریکا و متحدین آن و حاکمیت دولت دست نشانده ستم میکشند. مردم افغانستان تاریخ درخشانی از مبارزه بر ضد متجاوزین و استعمارگران دارند. توده های خلق، نیروهای مردمی، مترقی و آزادی خواه کشور تجارب گرانبھائی را از مبارزات مترقی و آزادیبخش شان در طی دهه های اخیر کسب نموده اند. جنبش انقلابی و مترقی کشور بیش از هر زمانی به لحاظ کیفی دارای تجربه مبارزاتی نسبتاً غنی بوده از رشد و تکامل کیفی برخوردار است.

در شرایط فعلی بیشتر از هر وقت دیگری نقاب از چهره دشمنان رنگارنگ ملی و طبقاتی مردم برداشته شده و همه همصداباقبول ننگ انقیاد و تسلیم طلبی از تجاوز و اشغال استقبال نموده و خاینانه به همکاری و خوشخدمتی نیروهای اشغالگر به حیات ننگین شان ادامه میدهند. ولی راهی که پیش روی مردم افغانستان بویژه کارگران، دهقانان، طبقه خرده بورژوازی و بخشهای از طبقه بورژوازی ملی و احزاب واقعا ملی و مترقی قرار دارد، راه مبارزه مترقی دوامدار و قاطع بر ضد اشغالگران امریکائی و متحدین آن و نوکران و همدستان بومی آنهاست؛ در غیر آن در شرایط انقیاد ملی و سلطه استعماری قدرتهای اشغالگر باقی خواهند ماند.

تمام نیروهای ارتجاعی، عقبگرا، طبقات تاجر کمپرادور و مملکت (عمدتاً بخش تاجر بروکرات و مملکت بروکرات) و احزاب ارتجاعی و وابسته به نیروهای اشغالگر راه انقیاد و تسلیم را برگزیده و در اتحاد با قدرتهای اشغالگر به اعمال ستم و سرکوب مردم افغانستان ادامه میدهند و توده های خلق و تمام نیروهای مترقی مردمی راه مبارزه علیه قدرتهای اشغالگر و دولت مزدور را انتخاب کرده اند. مبارزه بین این دوره مبارزه مرگ و زندگی است که یکی به آزادی کشور و نجات توده های خلق از سلطه و ستم امپریالیزم و ارتجاع فنودال کمپرادوری منتج شده و راهی که دشمنان مردم انتخاب کرده اند انقیاد و اسارت است.

مبارزه برای آزادی و استقلال کشور راه طولانی و دشواری پیش روی دارد ولی سرانجام به پیروزی منجر میگردد. در شرایط فعلی چه عواملی وجود دارد که مبارزه مردم بر ضد متجاوزین امریکائی و متحدین آن سرانجام به موفقیت می انجامد.

الف؛ عوامل مساعد:

۱؛ مبارزه بخاطر آزادی و استقلال حق مسلم مردم افغانستان بوده بنا به مبارزه آن ها مبارزه برحق، عادلانه و مترقی بوده و از پیشانی بانی اکثریت عظیم مردم برخوردار می باشد.

۲؛ از آنجائیکه نیروهای اشغالگر متکی بر عملیات نظامی، اعمال ستم و غارت اند و با مردم افغانستان مثل برده هارفتار می نمایند و مناطق اشغال شده را هر روز زیر ضربات هوایی و زمینی قرار میدهند، مردم آنرا دستگیر نموده اموال و دارائی آن ها را به غارت می برند به جان، مال و ناموس شان تجاوز میکنند بنا به اکثریت مردم افغانستان از آنها نفرت پیدا کرده و سرانجام بر ضد آنها بسیج می شوند.

۳؛ مردم افغانستان تاریخ طولانی مبارزات ضد تجاوز و ضد امپریالیستی داشته و در گذشته ها امپریالیستهای انگلیس و روسیه را به شکست های مفتضحانه مواجه ساخته اند و در این راه تجارب گرانبھائی مبارزاتی کسب نموده اند.

۴؛ جنبشهای ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در جهان روز به روز در حال اعتلا و گسترش اند و هر روز ضربات

خردکننده برپیکرامپریالیزم جهانی خاصاً امپریالیزم جنایتکار امریکا وارد مینمایند. این امر باعث تقویه روحیه مبارزاتی مردم افغانستان شده و مرحله نوین مبارزاتی را نوید میدهد.

۵؛ دولت دست نشانده و احزاب ارتجاعی اسلامی و غیراسلامی که با امپریالیزم همکاری نموده و به آن ها خوش خدمتی مینمایند چون در گذشته و حال جنایات فراموش ناشدنی را در حق مردم مظلوم افغانستان انجام داده اند بناء مورد نفرت و انزجار مردم قرار گرفته و به حیث خاینین ملی شناسائی شده اند و اعتماد مردم از آنها ساقط گردیده است.

۶؛ چون خواست مردم افغانستان استقلال و آزادی کشورشان و پیمودن راه ترقی و تکامل است از اینرو ازیشتیبانی وسیع خلقها و احزاب مترقی جهان برخوردار میباشند.

۷؛ چون تجاوز و اشغالگری همیشه محکوم به شکست است زیرا به شهادت تاریخ تجاوز امپریالیستهابیژه تجاوز امپریالیزم امریکا بار بار به شکستهای ننگینی مواجه شده است مثلاً در کوریا، ویتنام، کامبوج و.... و این بار در افغانستان هم محکوم به شکست قطعی است.

۸؛ ایجاد، رشد و تقویه احزاب ملی، مترقی و مردمی یکی از عوامل دیگری است که باعث رشد و تقویه مبارزات ملی و مردمی در افغانستان میشود و پیروزی آنرا تضمین مینماید. اینها عوامل مساعدی هستند که سرانجام باعث ایجاد جبهه وسیع خلق میگردد و با آغاز جنگ توده ای طولانی و آزادیبخش، امپریالیزم تجاوزگر امریکا، ناتو، هندستان و عمال داخلی آن هارابه زباله دان تاریخ می سپارد.

ب؛ عوامل نامساعد:

۱؛ امپریالیزم امریکایی قدرت بزرگ اقتصادی و نظامی است و کومکهای همه بلوک امپریالیستی را با خود دارد برخلاف افغانستان یک کشور کوچک، عقب نگه داشته شده نیمه فئودالی و مستعمره میباشد بناء امپریالیزم امریکا از امکانات وسیع نظامی و اقتصادی برخوردار است و با دست باز عمل می نماید و پیروزی مبارزات مردم افغانستان را دشوار و طولانی می سازد.

۲؛ همکاری و جاسوسی دولت دست نشانده افغانستان و احزاب ارتجاعی اسلامی و غیراسلامی با امپریالیزم امریکاراه مبارزات مردم را طولانی و مشکل ساخته ولی به هیچ وجه مانع آن شده نمیتوانند.

۳؛ کومک های وسیع و همه جانبه سازمان ملل و قوای ناتو با امپریالیزم امریکا با خطر ادامه اشغال افغانستان مسأله دیگری است که موقتاً باعث فریب مردم شده و باعث کندی رشد مبارزات مردم میگردد.

۴؛ پخش و اشاعه تئوری انقیاد یا اسارت ملی از طریق احزاب ارتجاعی اسلامی و غیراسلامی و احزاب به اصطلاح دموکرات و وابسته گان امپریالیزم موقتاً عده از مردم را سرگیچه و متوهم خواهد ساخت ولی پدیده زودگذر و موقتی است و به اثربلیغ و ترویج نیروهای ملی مترقی و مردمی افغانستان این تئوری به زودی

اعتبار خود را از دست خواهد داد.

۵؛ موجودیت دولت های ارتجاعی همجواری افغانستان ساحه کار را برای نیروهای ملی، مردمی و مترقی افغانستان تنگ تر میسازد.

کسانی که عوامل مساعد را عمده میگیرند معتقدند که گرچه افغانستان کشور کوچک و عقب نگه داشته شده است اما با خطری که مردم افغانستان میخواهند که کشورشان آزاد و مستقل باشد و راه ترقی و تکامل را به پیمایند و مبارزات آنها بر ضد اشغالگران امریکائی و متحدین آنها از پشتی بانی وسیع خلقهای جهان برخوردار میباشد که با ایجاد جبهه وسیع خلق تحت رهبری نیروهای انقلابی و مترقی و جنگ توده ای طولانی سرانجام امپریالیستهای اشغالگر امریکائی و اروپائی و نوکران داخلی آنها شکست خورده و کشور از لوث آن ها پاک سازی خواهد شد.

دو دیگر آن های که عوامل نامساعد را عمده می گیرند دشمن را بزرگ جلوه میدهند و تئوری خائنه انقیاد ملی یا اسارت ملی را مطرح می سازند بدین معنای گویا دولت امریکا یک قدرت بزرگ نظامی و اقتصادی است و از پشتیبانی و حمایت ملل متحد و قوای ناتو برخوردار است پس مبارزه بر ضد تجاوزگران امریکا و متحدین آن بی فایده است و نتیجه از آن بدست نمی آید آنها فقط کسوف رامی بینند و به طلوع خورشید باور ندارند آنها تئوری اپورتونیستی و تسلیم طلبانه را پیش و اشاعه می نمایند و خود را آماده می سازند که مانند "بردگان بدون میهن" در خدمت امپریالیزم امریکا در آیند.

تمام مردم شریف و زحمت کش افغانستان و احزاب ملی و مترقی آن هارا نیاکان آزاده شان را برگزیده اند و بر ضد تجاوز و اشغال خود را آماده مبارزه و پیکار می سازند. به یقین که راه مبارزه راه سخت و دشوار است اما آن هائیکه به طلوع خورشید باور دارند آگاهانه می رزمند و از قربانی نمی هراسند. به این باور هستند که به اثر مبارزه دوامدار سرانجام عوامل مساعد بر عوامل نامساعد غلبه کرده و کشورشان را از چنگ اژدهای خونین و غول پیکر قرن ۲۱ نجات خواهند داد.

نوت: شاید عوامل مساعد و نامساعد زیاد دیگری وجود داشته باشند که نویسنده در این لحظه به آن متوجه نه شده باشد خوانندگان عزیز میتوانند نویسنده را کمک نموده و این مقاله را غنی سازند. (شریف)

(غ . ف)

جانیات پی در پی

حمید جوان ۲۵ ساله است، ابروان تند و قد بلند دارد وقتی سخن میگوید تبسم بر لبانش نقش می بندد. از قیافه ظاهری اش پیداست که مرد مصمم و جدی است وی چند سال قبل ازدواج نموده و نتیجه

ازدواجش يك دخترك سه ساله می باشد كه ذكیه نام دارد. حمیددرسراجی کابل دریکی ازخانه های كرائی زنده گی میکندمعاش ماهواركفایت زنده گی فامیل اش رانمی كند. ناگزیربعدازرخصتی ازوظیفه تناوقت های شب دریکی ازدكان های محل شاگردی میکندچراكه درمسأله عروسی زیادقرضدارشده است ومجبوراست قرضش را بپردازد. شبانه زمانیکه حمیدبه خانه برمیگردد برای ذكیه درجن درجن قلم وكتابچه می آورد. خانمش نظیفه میگوید: حمیدتوجه میکنی. ذكیه هنوزخورداست به قلم وكتابچه نمی فهمدبازكه كلان شدبرایش كتابچه وقلم بیارحمیدباتبسم میگوید فرق نمی كندبرایش ذخیره كن آینده به دردش میخورد انسان به يك حال نیست گاهی پول میداشته باشدگاهی نمیداشته باشد. وقتی حمیدازكاربه خانه می آیدذكیه بایك عالم خوشی وخوشحالی خودرا به آغوش پرعطوفت حمیدانداخته وحمیدآنرانوازش پدرانہ میکندوباموی های مشکی اش به بازی مشغول می شودبرایش قصه های كودكانه وشیرین میگوید. حمیدكه پسريك كارگربوده درزندگی بجزرنج وبدبختی، غم واندوه چیزدیگری نصیبش نگردیده آرزودارد دخترکش ذكیه آینده خوب وباسعادت داشته باشد وبرای خوشبختی آن هزارويك نوع طرح ونقشه می كشد.

شب تارااست همه جاسكوت مطلق حكمفرماست سرمای زمستان بيدادمیکندحمید، خانم و ودخترکش گردصندلی نشسته اندحمیدبه فكر وچرت غرق است بسیاری ازرفقاییش دستگیر شده اندحزبیهاجواسیس دولت مبارزین راسایه وارتعقیب می نمایندحمیدگاهی به رفقاییش، گاهی به خودش وزمانی هم به خانم ودخترك یكتاوانازنینش می اندیشدوازآن هراس داردكه اگر دستگیرشودروزكارخانم وطفلك نازنینش چه خواهدشد. خانمش متوجه وی شده میگوید:"حمیدچاپیت سردشد. چرادرفكروچرت غرق هستی خدامهربان است" خانم حمیدفكرمیکندكه حمیدازخاطرقرضداری وكرایه خانه به تشویش است. حمیدگیلاس چای را ازجایش برداشته متوجه ساعت می شود. دودقیقه ازآخبارشب گذشته است رادیوراروشن میکند. رادیوطی اعلامیه از مردم میخواهدكه"برق های شان راخاموش نموده وپرده های خانه های شان راکش نمایند"

هنوزآخبارشب تمام نه شده كه زنگ كوچه به شدت به صدادرمی آیدحمیداحساس میکندكه حتماًجواسیس دولت است خانمش وارخطامی شودوميگویدخداخيركننددراین شب چه كپ است كه اینقدربه شدت زنگ می زندحمیدميگویدوارخطانشوممكن است کسی كارداشته باشدزنگ دروازه كوچه دوباره به صدادرمی آیدحمیدبطرف دروازه حرکت میکندومی پرسدکیست؟ جواسیس دولت جواب میدهدنتلاشی است دروازه رابازكن حمیداطراف خودرانگاه میکندوميخواهدفرارنمایدامتوجه می شودكه همه جارافرادمسلم اشغال نموده اند وفرارمشكل است حمیدكه راه دیگری نداردمجبوردروازه

راباز میکند افراد مسلح سریع داخل محوطه حویلی می شوند و مانند تگرگ باران بر سروروی حمیدی ریزند و او را گرفتار می کنند و دست هایش را از پشت سر می بندند، بعداً داخل خانه می شوند و به جستجوی اسناد و شواهد می پردازند خانمش گریه میکند، ناله میکند عذر روزاری می کند قسم و قرآن میدهد تا شوهرش را رها سازند اما فایده نمی کند ذکیه از ترس زیر صندلی پنهان می شود و گریه می کند افراد مسلح مثل سگان وحشی بر سروروی حمیدی کوبند، دودشنام می دهند و می پرسند که کتاب ها و اسناد کجاست اما حمید مثل سنگ ساکت است و چیزی را افشانی کند نظیفه، گریه می کند، ناله میکند عذر روزاری میکند هر چه تلاش میکند تا حمید را رها سازد موفق نمی شود حمید برای نظیفه می گوید من مرده هستم در فکر من مباش غم ذکیه را بخور وقتی ذکیه کلان شد آنرا به مکتب شامل کن هنوز حرف حمید قطع نشده است که ضربه محکمی به روی حمید حواله میگردد مردان مسلح بعد از دریافت چند جلد کتاب باد و دودشنام از خانه بیرون شده و حمید را کشان کشان با خود می برند نظیفه چپق می زند گریه میکند موهای خویش را تارتار میکند سنگ و خاک را به روی خود باد میکند همسایه ها خبر می شوند. نظیفه از حال می رود زن همسایه آنرا به خانه می برد.

*

نظیفه بعد از این واقعه با دخترکش ذکیه تنهایی ماند و زندگی سخت و مشکلی را سپری می نماید برای پیدا کردن کرایه خانه و نفقه به خانه های همسایه ها کالاشوئی، خانه تکانی و خدمت گذاری میکند ذکیه آهسته آهسته بزرگ می شود مکتب را خلاص میکند و با هزارویک واسطه و وسیله بالاخره در یکی از مکاتب دختران شهر کابل به حیث معلم شامل وظیفه می شود مادر ذکیه خیلی خوشحال می شود و به خود می بالد زیرا ارمان وی برآورده شده و دخترش صاحب درس و تعلیم شده است نظیفه شبی خواب می بیند که حمید خیلی پریشان و به چرت و فکر غرق است موهایش ماش و برنج شده و در غم و اندوه بزرگی فرورفته است و برای نظیفه میگوید که من از خاطر ذکیه خیلی پریشان هستم نظیفه حمید را تسلی میدهد و برایش میگوید: که غم و غصه نکن ذکیه شکر جوان شده دخترک پاک و باعفت است مکتب را خلاص کرده و فعلاً شامل وظیفه شده است پنج پنجه اش چراغ است از کالاشوئی، خیاطی، پخت و پز و جمع و جاروی خانه از هیچ چیز پس نمیاندازد پس که دخترک خوب است همه همسایه ها تعریف و توصیفش را می کنند.

*

گروه های مسلح مجاهدین داخل شهر می شوند همه جا را اشغال می نمایند در شهر هر طرف پاتک ها و سنگرها به نظر میرسد جنگ های تنظیمی بین گروه های مسلح آغاز می شود و شهر آهسته آهسته به ویرانه

مبدل می شود متنفذين و سرمایه داران از شهر فراری کنند و گروه های مسلح به جان و مال مردم تجاوز نموده و دارائی های مردم را به یغما می برند هر شب آواز گریه و زاری زنان، مردان و طفلکان به آسمان بلند می شود که از طرف افراد مسلح مورد تجاوز و تاراج و حشيانه قرار می گیرند نظیفه به بستر افتیده است دارو و درمان به حالش فایده ندارد هر روز وضع صحتی آن از بدتر می شود در بستر مریضی به آینده ذکیه فکر میکند و از این تشویش دارد که بعد از مرگ وی روزگاری که چه خواهد شد وقتی چشمان خود را می بندد اشباح را می بیند افراد مسلح را می بیند که می خواهند ذکیه را اختطاف نمایند وی نمی گذارد اما زورش نمی رسد قیل می پرد از خواب بیداری شود اشک از چشمانش سرازیر می شود ذکیه را صدا می کند دلش نمی خواهد ذکیه یک لحظه از کنارش دور باشد به چوتی ها و سرور و پیش دست میزند، سرش را در بغل می گیرد و آنرا غرق بوسه می کند گریه می کند ناله می کند چیق میزند و میگوید کاش پدرت زنده می بود کاش یک برادری داشتی ذکیه با گوشه چادر اشکهایش را پاک می کند مادرش را تسلی میدهد و میگوید مادر جان چاشت است اگر اجازه ات باشد بروم و از نانوائی نان بیاورم مادرش میگوید: جان مادر فکررت را بگیر دورتر و اگر نانوائی کوچه قایم بود دوباره برگرد ذکیه بچشم مادر. ذکیه از خانه خارج می شود و بطرف نانوائی حرکت می کند در راه به هزارویک نوع چرت و فکر غرق می شود به مادر مریضش فکر میکند به آینده خود می اندیشد که اگر خدا نخواست مادرش فوت شود چه روزی به سرش می آید هنوز چند قدم برنداشته که موتریوتای که اطراف آنرا شیشه های سیاه احاطه نموده است در مقابل چشمانش برگ میزند و چند نفر افراد مسلح که تفنگ های کلاشنکوف برشانه دارند و رویهای شان را بادستمال های ابریشمی پوشانیده اند از موتریوتایین شده و بطرفش نزدیک می شوند، می خواهد راه اش را تغییر دهد، اما ناگاه مورد حمله افراد مسلح قرار می گیرد هر قدر داد و فریاد می کند جائی رانمی گیرد و آنرا به زور داخل موتریوتاب می کنند. موتریه سرعت از شهر خارج شده و بطرف قریه حرکت می کند بعد از چند دقیقه موتریه محل موعود میرسد افراد مسلح ذکیه را از موتریوتایین کرده و به زور داخل قرارگاه می برند و آنرا در اتاقی زندانی می سازند ذکیه چیق میزند عذر روزاری می کند مادرش بیادش می آید که میگفت جان مادر فکررت را بگیر دورتر و اگر نانوائی قایم بود دوباره برگرد. سرش دور می خورد پاهایش سستی می کند به روی اتاق می افتد دوباره بر میخیزد به مشت و لگدبه دروازه می کوبد گریه می کند ناله می کند مادرش را می بیند که در بستر افتیده به سختی نفس میکشد ذکیه را صدا می کند اشباح را می بیند که قهقهه می خندند تفنگ های شان را برهواتکان میدهند، رقص و پایکوبی می کنند و مادرش را تهدید به مرگ می کنند ذکیه چیق میزند ناله می کند گریه می کند دوباره به زمین می افتد در بیرون اتاق افراد مسلح باریش های غلو و کلاه های پکول گشت و گذاری کنند یکی از افراد مسلح دروازه را باز می کند و کلاشنکوف را بطرف ذکیه نشانه گیری

میکنند و آنرا به سکوت و اداری سازی ذکیه معصومه با عذر روزاری می گوید من چه گناه دارم پدرم را خلقی ها و پرچی ها بردند و تا امروز مرده و زنده آن معلوم نیست مادرم با هزار مشکلات مرابزرگ ساخت که به دردش بخورم فعلاً درست مریضی افتاده است من پشت نان برآمدم که برایش نام ببرم اگر خبر شود که شام را اینجا آورده اید دل ترق می شود به لحاظ خدام راها کنی دشماخو مسلمان هستی از خود خواهر و مادر دارید من دختر بد نیستم شخص مسلح می گوید امر فرماندان است.

*

مادر ذکیه درست را فیده و چشمانش ذکیه را می پالذ خدارایادی کند زیارت هارا شفیع می آورد نذریه گردن می گیرد ثانیه ها دقیقه ها وساعت هاما می شود اما از ذکیه خبری نیست تشویش مادر ذکیه زیاد می شود به گریان می افتد ناله می کند موهای خود را تارتار می کند حزیها و مجاهدین را بدد عامی کند گریان خود را تا به دامن پاره می کند حرکات عجیب و غریب از خود تبارزمی دهد به طرف دروازه اشاره می کند کلمات نامأنوس استعمال می کند آدم کش ها، بی غیرت ها، بی ناموس ها مادر ذکیه از حال می رود زنان همسایه بالای سر آن گریان می کنند.

*

نسیم ملایم بهاریه وزیدن آغاز نموده دامنه کوه خواجه صفا سرود غم انگیز ناجوانمردی، بی غیرتی و بی عاطفگی گروهی مسلح مجاهدین را پخش می کند و زمین زمان به حال ذکیه و مادرش اشک می ریزد مردم جوپه جوپه به دامنه کوه خواجه صفا گرد می آیند و جنازه مادر ذکیه را به خاک می سپارند و بر عاملین جنایات ۷ و ۸ تورلعت و نفرین می فرستند. (پایان)